



تنظیم: سید حمید هاشمیان فلاح

## جزوه متون فقه ۲ (کاردانی حرفه ای حقوق - شورای حل اختلاف)

این جزوه شامل مباحث نکاح، طلاق، خلع، مبارات،ظهار، ایلاء و لعان از کتاب فقه استدلالی (ترجمه تحریرالروضه فی شرح اللمعه) می باشد

# بِسْمِ اللَّهِ

## فهرست

|               |     |
|---------------|-----|
| نکاح          | ۴۴۸ |
| طلاق          | ۴۸۹ |
| خُلع و مبارات | ۴۹۵ |
| ظهار          | ۵۰۰ |
| ایلاء         | ۵۰۳ |
| لعان          | ۵۰۵ |

## ♦ دعای مطالعه ♦

اللَّهُمَّ أَخْرِجْنِي مِنْ ظُلُمَاتِ الْوَهْمِ  
وَ أَكْرَمْنِي بِنُورِ الْفَهْمِ  
اللَّهُمَّ افْتَحْ عَلَيْنَا أَبْوَابَ رَحْمَتِكَ  
وَأَنْشُرْ عَلَيْنَا خَزَائِنَ عُلُومِكَ  
بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

خدایا مرا بیرون آور از تاریکی های وهم، و به نور  
فهم گرامی ام بدار، خدایا درهای رحمت را به  
روی ما بگشا، و خزانه های علومت را بر ما باز کن  
به مهربانی ات ای مهربان ترین مهربانان.

# نکاح

## مقدمه

ازدواج برای کسی که امکان آن را دارد و از واقع شدن در حرام به واسطه ترک آن نمی‌هراسد مستحب مؤکد و در غیر این صورت، واجب است. فضیلت نکاح میان مسلمانان، مشهور و در اسلام قطعی است، تا آنجا که شخص با ازدواج، نیمی از دینش را حفظ می‌کند.<sup>۱</sup>

لازم است مرد برای ازدواج، دوشیزه‌ای پارسا، زاینده و دارای اصالت خانوادگی که والدینش در ستکار و با ایمان باشند برگزیند و بدون توجه به اصالت و عفت، تنها به زیبایی و ثروت بسنده نکند. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «إِيَّاكُمْ وَخَضِرَاءَ الدَّمَنِ؛ قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَا خَضِرَاءُ الدَّمَنِ؟ قَالَ: الْمَرْأَةُ الْحَسَنَاءُ فِي مَنَبَتِ السَّوْءِ؛ از گیاهان روئیده در لجنزار پرهیز کنید. گفته شد: ای پیامبر، مراد چیست؟ فرمود: زن زیبارویی که در خانواده‌ای ناشایست پرورش یافته است».<sup>۲</sup> و از امام صادق علیه السلام روایت شده است: «إِذَا تَزَوَّجَ الرَّجُلُ الْمَرْأَةَ لِجَمَالِهَا أَوْ لِمَالِهَا وَكَلَّ إِلَى ذَلِكَ، وَإِذَا تَزَوَّجَهَا لِدِينِهَا زَوَّجَهُ اللَّهُ الْمَالَ وَالْجَمَالَ؛ اگر انسان با زنی به خاطر زیبایی یا داراییش ازدواج کند، با همان خواسته‌اش رها می‌شود؛ ولی اگر به خاطر دینداریش با او پیمان ازدواج ببندد، خداوند هر دو را روزی او نماید».<sup>۳</sup>

مرد می‌تواند به چهره زنی که قصد ازدواج با او را دارد حتی بدون اجازه او نگاه کند؛ بلکه

۱. کلینی در کتاب کافی با سند خود از پیامبر اکرم ﷺ نقل می‌کند که فرمود: «مَنْ تَزَوَّجَ احْرَزَ نَصْفَ دِينِهِ، فَلْيَتَّقِ اللَّهَ فِي النِّصْفِ الْآخَرِ؛ کسی که ازدواج می‌کند نیمی از دینش را حفظ می‌کند؛ پس در نیم دیگر آن، باید تقوای خدا را پیشه سازد».

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۴، کتاب النکاح، باب ۱۳ از ابواب مقدمات نکاح، ص ۲۹، ح ۴.

۳. همان، باب ۱۴ از ابواب مقدمات نکاح، ص ۳۰، ح ۱.

چنین نگاهی برای برطرف شدن جهل او مستحب است. این حکم اختصاص به چهره و دو کف دست تا مچ دارد. همچنین زن نیز می‌تواند به خواستگار خود به همین گونه نگاه کند و آگاهی از امکان ازدواج با زن، به اینکه فاقد شوهر باشد و در عده و احرام نباشد شرط است.<sup>۱</sup>

## صیغه عقد نکاح

عقد نکاح مانند سایر عقود لازم باید دارای ایجاب و قبول لفظی باشد.<sup>۲</sup> الفاظ ایجاب منحصرأ عبارت‌اند از: «زَوَّجْتُكَ؛ تو را به ازدواج خود درآوردم»، و «أَنْكَحْتُكَ؛ تو را به همسری خود در آوردم»، و «مَتَّعْتُكَ؛ تو را به زناشویی خود درآوردم» و قبول عبارت است از: «قَبِلْتُ التَّزْوِيجَ أَوِ النِّكَاحَ؛ ازدواج یا نکاح را پذیرفتم»، یا «تَزَوَّجْتُ؛ همسری را پذیرفتم»، یا فقط بگوید: «قَبِلْتُ؛ قبول کردم». همچنین ایجاب و قبول هر دو باید به لفظ ماضی باشند.

مقدم داشتن ایجاب بر قبول شرط نیست؛ زیرا به هر ترتیب که باشد به مقصود لطمه نمی‌زند. همچنین لازم نیست که قبول از لفظ ایجاب باشد و مثلاً بعد از «زَوَّجْتُ» بگوید: «قَبِلْتُ». بنابراین اگر موجب، «زَوَّجْتُكَ» و قابل «قَبِلْتُ النِّكَاحَ» بگوید صحیح است؛ زیرا این لفظ نیز صراحت لازم را دارد و تمام این تعابیر مقصود واحدی را می‌رسانند.

با وجود قدرت بر اجرای عقد به زبان عربی، نمی‌توان عقد را به زبان غیرعربی خواند. گفته شده است که این کار واجب نیست؛ بلکه مستحب است؛ زیرا اولاً تمام زبانها در حکم الفاظ مترادفند و می‌توانند به جای هم به کار روند؛ ثانیاً هدف، رساندن معانی موردنظر به متعاقدين است که با هر زبانی امکان‌پذیر است؛ ولی این دو دلیل، مردودند. همچنین شخص لال هنگام ایجاب و قبول باید به گونه‌ای که مقصود را برساند اشاره کند.<sup>۳</sup>

عاقده باید اهلیت داشته باشد. بنابراین عقد شخص مست، گرچه بعد از مستی آن را اجازه کند، باطل است و زن می‌تواند ایجاب و قبول عقد را از طرف خود یا دیگری به عهده بگیرد و فقهای امامیه در این امر اتفاق دارند.

۱. ماده ۱۰۳۴ قانون مدنی: هر زنی را که خالی از موانع نکاح باشد می‌توان خواستگاری نمود.  
۲. ماده ۱۰۶۲ قانون مدنی: نکاح واقع می‌شود به ایجاب و قبول به الفاظی که صریحاً دلالت بر قصد ازدواج نماید.  
۳. ماده ۱۰۶۶ قانون مدنی: هرگاه یکی از متعاقدين یا هر دو لال باشند، عقد به اشاره از طرف لال نیز واقع می‌شود مشروط بر این که بطور و وضوح حاکی از انشاء عقد باشد.

**حضور دو شاهد در ازدواج دائم و نیز ولی در ازدواج دختر رشیده، شرط نیست، گرچه** بنابر قول اشهر بهتر است. اما ابن ابی عقیل حضور هر دو را شرط می‌داند.

**تعیین زن و شوهر با اشاره یا نام یا وصف لازم است؛ بنابراین اگر فردی چند دختر داشته باشد، و بدون آنکه نام ببرد یکی از آنها را به عقد مردی درآورد، چنانچه مبهم گذارد و نزد خود نیز معین نکند، نکاح باطل است؛ زیرا کامجویی از غیر معین ناممکن است.**

### اولیای عقد

در ازدواج، تنها پدر و جد پدری و حاکم و وصی معین شده از جانب پدر و جد پدری ولایت دارند. ولایت ناشی از قرابت برای پدر و جد پدری، بر دختر و پسر صغیر، دیوانه و کسی که با حالت سفاقت وارد بلوغ شده ثابت است و بنابر نظر صحیح‌تر، چنین ولایتی بر دوشیزه بالغ و رشیده وجود ندارد.

اگر ولی، دختر را «عَضْل» کند، یعنی با وجود تمایل دوشیزه، مانع ازدواجش با همتای موجود او شود، تردیدی در سقوط ولایت وی و استقلال دختر در امر ازدواجش وجود ندارد. اما اگر از غیر همتا منع کند، عَضْل محسوب نمی‌شود.<sup>۱</sup>

حاکم و وصی می‌توانند بالغ شده به حال جنون یا سفه را در صورتی که نکاح به مصلحت او باشد و پدر و جد پدری نداشته باشد، همسر دهند؛ اما بنابر قول مشهور به هیچ وجه بر صغیر و بالغ رشید ولایت ندارند.<sup>۲</sup> البته حاکم افزون بر آن، بر بالغ رشیدی که بعداً دیوانه می‌شود ولایت دارد.

### شرط خیار در عقد

شرط خیار در عقد ازدواج جایز نیست؛ زیرا نکاح ملحق به عبادات است؛ نه معاوضات؛ بنابراین با شرط خیار فسخ در نکاح، عقد باطل می‌شود؛ زیرا به عقد مقید به شرط فاسد

۱. ماده ۱۰۴۳ قانون مدنی (اصلاحی ۱۳۷۰/۸/۱۴): نکاح دختر باکره اگرچه به سن بلوغ رسیده باشد موقوف به اجازه پدر یا جد پدری او است و هرگاه پدر یا جد پدری بدون علت موجه از دادن اجازه مضایقه کند اجازه او ساقط و در این صورت دختر می‌تواند با معرفی کامل مردی که می‌خواهد با او ازدواج نماید و شرایط نکاح و مهری که بین آنها قرار داده شده، پس از اخذ اجازه از دادگاه مدنی خاص به دفتر ازدواج مراجعه و نسبت به ثبت ازدواج اقدام نماید.

۲. تبصره ماده ۱۰۴۱ قانون مدنی (الحاقی ۱۳۷۰/۸/۱۴): عقد نکاح قبل از بلوغ یا اجازه ولی و به شرط رعایت مصلحت مولی علیه صحیح می‌باشد.

رضایت داده شده بود و این حاصل نگردیده است.

ولی در مقابل گفته شده است که تنها، شرط مزبور باطل می‌شود؛ نه عقد؛ زیرا آنچه واقع شده دو چیز است: عقد و شرط و اگر یکی از آن دو باطل شود، دیگری باقی می‌ماند. ضعف این قول آن است که آنچه در خارج واقع شده است یک چیز است و آن، عقد توأم با شرط می‌باشد؛ لذا تجزیه نمی‌شود.

**شرط خیار نسبت به مهریه صحیح است؛** زیرا ذکر خود مهریه در نکاح، شرط صحت عقد نیست و می‌توان عقد را بدون آن منعقد ساخت یا نبودن آن را شرط کرد؛ بنابراین شرط خیار نسبت به مهریه منافاتی با مقتضای عقد نداشته، داخل در عموم «المؤمنون عند شروطهم» می‌شود. در این صورت اگر ذوالخیار مهریه را فسخ کند و زناشویی واقع شده باشد، مهرالمثل ثابت می‌شود.<sup>۱</sup>

### توکیل در عقد

هر یک از زوجین می‌تواند برای عقد نکاح به دیگری وکالت دهد؛<sup>۲</sup> زیرا نکاح قابل نیابت است و اجرای آن توسط شخص خاصی مورد نظر شارع نمی‌باشد. بنابراین ولی زن باید به وکیل شوهر بگوید: «زَوْجْتُ مِنْ مَوْكَلِّكَ فَلَانِ: دخترم را به همسری موکل تو که فلانی است درآوردم» و نباید برخلاف بیع و سایر قراردادها شخص وکیل را طرف ایجاب خود قرار دهد و بگوید: «منک»؛ زیرا زن و شوهر در عقد نکاح، همچون ثمن و مبیع در بیع، دو رکن عقد محسوب می‌شوند؛ بنابراین همان‌طور که در بیع باید ثمن و مبیع معرفی شوند، در نکاح نیز باید زن و شوهر ذکر گردند. همچنین وکیل باید بگوید: «قَبِلْتُ لِفُلَانٍ» و اگر به «قَبِلْتُ» بسنده کند در حالی که موکلش را در نظر دارد، اقوی صحت آن است.

وکیل نمی‌تواند زنی را که به او وکالت داده است به عقد خود درآورد، مگر آنکه زن به او اذن داده باشد، چه به طور عمومی، مثل اینکه بگوید: «زَوْجْنِي وَلَوْ مِنْ نَفْسِكَ: مرا به همسری درآور،

۱. ماده ۱۰۶۹ قانون مدنی: شرط خیار فسخ نسبت به عقد نکاح باطل است. ولی در نکاح دائم شرط خیار نسبت به صداق جایز است مشروط بر این که مدت آن معین باشد و بعد از فسخ مثل آن است که اصلاً مهر ذکر نشده باشد.

۲. ماده ۱۰۷۱ قانون مدنی: هر یک از مرد و زن می‌تواند برای عقد نکاح وکالت به غیر دهد.



زیرا روایت شده است که دختری نزد رسول اکرم ﷺ آمد و عرض کرد که پدرش او را با وجود بی میلی اش شوهر داده است. پیامبر ﷺ نیز اختیار عقد را به دست او داد.<sup>۱</sup>

در مقابل گفته شده است که عقد فضولی مطلقاً باطل است؛ زیرا عقد نکاح باعث مباح شدن روابط زناشویی می شود؛ از این رو صدور آن از جانب غیر اصیل یا غیر ولی صحیح نیست و نیز به این دلیل که رضایت اصیل و یا ولی او شرط صحت نکاح است و شرط باید مقدم باشد؛ همچنین روایت شده است که نکاح بدون اذن ولی باطل است؛<sup>۲</sup> و نیز صحت قراردادهای شرعی نیازمند دلیل است و چنین دلیلی در اینجا در دست نیست. در جواب باید گفت: دلیل اول عین مدعا و دلیل دوم ممنوع است و روایت از طریق اهل سنت وارد شده است و دلیل نیز در دست می باشد.

### نکاح پدر و جد پدری

اگر هر یک از پدر و جد پدری، دختر را به طور همزمان به دو نفر شوهر دهند به این شکل که قبول عقد همزمان باشد، عقد جد پدری مقدم می شود و از میان احادیث، روایت عبید بن زرارة بر این حکم دلالت دارد: «قال: قلت لابی عبدالله: الجارية یريد أبوها أن يزوجهَا أن يزوجهَا من رجلٍ و یريد جدُّها أن يزوجهَا من رجلٍ. فقال: الجدُّ أولى بذلك ما لم یکن مُضاراً إن لم یکن الابنُ زَوْجَهَا قبلَه؛ راوی گفت: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: پدر می خواهد دختر را به مردی شوهر دهد و جد او نیز می خواهد وی را به مرد دیگری بدهد؛ حضرت فرمود: اگر جد پدری با این کار قصد اضرار نداشته باشد و پدرش نیز قبلاً او را شوهر نداده باشد، جد سزاوارتر است».<sup>۳</sup> علت دیگری که بیان شده این است که ولایت جد، برتر از ولایت پدر است؛ زیرا در صورت عدم کمال پدر به واسطه جنون و مانند آن، جد بر او ولایت دارد؛ نه بالعکس. البته اگر چنین علتی تمام باشد باید این حکم به سایر عقود نیز سرایت نماید، در حالی که فقها چنین نمی گویند؛ پس مناسب است حکم مزبور را به مورد اتفاق اصحاب که باب نکاح است محدود نمود؛ زیرا برخلاف اصل است؛ چه آنکه پدر و جد پدری در ولایت مشترکند و برتری یادشده کافی برای ترجیح ولایت جد نیست.

اگرچه به خودت باشد»، و یا به طور خصوصی که در این صورت اقوی صحت نکاح است.<sup>۱</sup> اما دلیل عدم صحت ازدواج در فرض اول آن است که مقتضای اطلاق چنان وکالتی، تزویج به غیر وکیل است؛ زیرا متبادر آن است که وکیل، غیر زوجین است و وجه صحت عقد در فرض دوم آن است که لفظ عام برخلاف لفظ مطلق، افراد خود را صریحاً شامل می شود و در فرض سوم نیز با وجود تصریح، دیگر مانعی برای صحت نکاح وجود ندارد.

### لزوم رعایت مصلحت

ولی و وکیل نمی توانند دختر را به کمتر از مهرالمثل شوهر دهند و یا او را به عقد دیوانه یا مردی که یکی از عیوب مجوز فسخ نکاح را دارد در آورند و نیز ولی حق ندارد کودک را به ازدواج کسی که عیبی در او هست در آورد؛ در غیر این صورت هر یک از آن دو حق دارند بعد از رفع حجر، عقد را ابطال یا ابقاء نمایند؛ لکن در فرض اول اگر عقد برخلاف مصلحت به کمتر از مهرالمثل واقع شود، قول صحیح تر، اختیار زن در قبول یا رد مهر است. اما نسبت به عقد دو نظر وجود دارد: اول آن که زن نسبت به خود عقد دارای اختیار است؛ زیرا عقد موضوع تراضی، متضمن مهرالمسمی بوده است و حال که چنین مهری پذیرفته نیست، حق فسخ اصل نکاح را دارد و دوم آن که نسبت به عقد فاقد اختیار است؛ زیرا مهر دخالتی در صحت و فساد عقد ندارد.

اما اگر تزویج زن به کمتر از مهرالمثل از روی مصلحت باشد، به این صورت که همین شوهر با همین مقدار مهریه، برتر و شایسته تر از دیگری با چندین برابر مهر باشد، یا تزویج زن ضرورت داشته باشد و به بالاتر از این مقدار مهر، شوهر دیگری یافت نشود و مانند آن، در اینکه زن حق خیار دارد یا خیر دو نظر است که قول درست، عدم ثبوت خیار است. البته اگر دختر را به غیر همتا و یا مردی معیوب شوهر دهند، بدون تردید نسبت به خود عقد خیار دارد.

### نکاح فضولی

اگر عقد ازدواج از ناحیه یکی از طرفین عقد یا هر دوی آنها به طور فضولی واقع شود، نفوذ عقد متوقف بر اجازه اصیل یا ولی او است و اقرب آن است که نکاح از اصل باطل نمی شود؛

۱. ماده ۱۰۷۲ قانون مدنی: در صورتی که وکالت بطور اطلاق داده شود وکیل نمی تواند موکله را برای خود تزویج کند مگر این که این اذن صریحاً به او داده شده باشد.

۱. نیل الأوطار، ج ۶، ص ۱۳۰، ح ۸.

۲. همان، ص ۱۲۶، ح ۱۲.

۳. تهذیب الأحکام، شیخ طوسی، ج ۷، ص ۳۹، ح ۳۶.

## محرمات

### ۱. حرمت ناشی از نسب<sup>۱</sup>

نه دسته از زنان به واسطه نسب بر مرد حرام می‌شوند:

۱. مادر هر قدر بالا رود؛ ۲. دختر دختر هر قدر پایین رود؛ ۳. دختر پسر هر قدر پایین رود؛ ۴. خواهر؛ ۵. دختر خواهر هر قدر پایین رود؛ ۷. دختر برادر هر قدر پایین رود، از طرف پدر باشد یا از طرف مادر و یا هر دو؛ ۸ و ۹. عمه و خاله هر قدر بالا روند. مراد از خط صعودی اخیر، عمه و خاله پدر و مادر و عمه و خاله پدر بزرگ و مادر بزرگ است؛ نه عمه عمه و خاله خاله؛ زیرا این دو گاهی محرم نمی‌باشند. محارم نسبی زن نیز بر همین قیاس خواهد بود.
- ضابطه کلی محارم نسبی این است که تمامی نزدیکان انسان، به جز فرزندان عمو و عمه و فرزندان خاله و دایی با وی محرم هستند.

### ۲. حرمت ناشی از رضاع<sup>۲</sup>

هر چه به سبب نسب بر انسان حرام می‌شود، با شیرخوارگی نیز حرام می‌شود؛ بنابراین مادر رضاعی یک فرد، کسی است که به او شیر دهد، یا نسب کسی که به او شیر داده و یا نسب مردی که صاحب شیر است به او می‌رسد، و یا به زن یا مردی که نسب انسان به او می‌رسد، هر قدر هم با او فاصله داشته باشد، شیر دهد؛ مانند زنی که به یکی از والدین شخص یا یکی از

۱. ماده ۱۰۴۵ قانون مدنی: نکاح با اقارب نسبی ذیل ممنوع است اگرچه قرابت حاصل از شبهه یا زنا باشد: الف) نکاح با پدر و اجداد و با مادر و جدّات هر قدر که بالا برود؛ ب) نکاح با اولاد هر قدر که پایین برود؛ ج) نکاح با برادر و خواهر و اولاد آنها تا هر قدر که پایین برود؛ د) نکاح با عمّات و خالات خود و عمّات و خالات پدر و مادر و اجداد و جدّات.

۲. ماده ۱۰۴۶ قانون مدنی: قرابت رضاعی از حیث حرمت نکاح در حکم قرابت نسبی است مشروط بر این که: اولاً شیر زن از حمل مشروع حاصل شده باشد. ثانیاً: شیر مستقیماً از پستان مکیده شده باشد. ثالثاً: طفل لااقل یک شبانه روز یا ۱۵ دفعه متوالی شیر کامل خورده باشد بدون این که در بین، غذای دیگر یا شیر زن دیگر را بخورد. رابعاً: شیر خوردن طفل قبل از تمام شدن دو سال از تولد او باشد. خامساً: مقدار شیری که طفل خورده است از یک زن و از یک شوهر باشد. بنابراین اگر طفل در شبانه روز مقداری از شیر یک زن و مقداری از شیر زن دیگر بخورد موجب حرمت نمی‌شود اگرچه شوهر آن دو زن یکی باشد. و همچنین اگر یک زن، یک دختر و یک پسر رضاعی داشته باشد که هر یک را از شیر متعلق به شوهر دیگر شیر داده باشد، آن پسر و یا آن دختر برادر و خواهر رضاعی نبوده و ازدواج بین آنها از این حیث ممنوع نمی‌باشد.

با توجه به علت فوق، جریان این حکم به مورد اجتماع جد و جد پدر و بالاتر از آن بی‌وجه نمی‌نماید، گرچه قول قوی‌تر عدم جریان آن است؛ زیرا این مورد از نص خارج است و به طور یکسان بر هر دو به نحو حقیقت، جد و یا به نحو حقیقت یا مجاز، پدر اطلاق می‌شود. اگر یکی از دو عقد پدر و جد پدری بر دیگری مقدم نشود، تنها همان عقد صحیح است؛ زیرا هر دو در ولایت مشترکند؛ از این رو اگر یکی بر دیگری پیشی گیرد، عقد او صحیح واقع شده، مانع تحقق عقد دیگری می‌شود.

## نکاح توسط برادران

اگر دو برادر، خواهر خود را به دو مرد شوهر دهند، در صورتی که هر دو از طرف خواهر وکیل باشند، عقد اول درست است، به همان دلیلی که در عقد پدر و جد ذکر شد، و اگر وکیل نباشند، دختر مختار است هر کدام را که مایل است برگزیند، مانند صورتی که دیگران به طور فضولی اقدام به انعقاد عقد می‌کنند. اما اگر عقد آن دو همزمان باشد و هر دو نیز وکیل باشند، هر دو عقد باطل است؛ زیرا نه ترجیح یکی بر دیگری ممکن است، نه جمع هر دو. ولی اگر یکی از آن دو وکیل باشد، تنها عقد او صحیح است؛ زیرا عقد فضولی توان معارضه با عقد صحیح را ندارد و اگر هر دو فضولی و همزمان باشند، دختر مختار است یکی را انتخاب و یا هر دو را ابطال نماید.

## ولایت مادر

مادر بر فرزند به هیچ وجه ولایت ندارد؛ بنابراین اگر دختر یا پسر خود را همسر دهد، مانند عقد فضولی رضایت آن دو پس از رفع حجر ملاک خواهد بود. اما اگر مادر، ادعای وکالت از جانب پسر کامل خود را نماید و پسر آن را انکار کند، عقد باطل است و مادر مسؤول پرداخت نصف مهر به زن می‌باشد؛ زیرا باعث تقویت بضع زن شده و او را با ادعای وکالت مغرور نموده است، افزون بر این که جدایی پیش از نزدیکی صورت گرفته است. اما در مقابل، گفته شده است که به دلیل یادشده، مادر باید تمام مهر را بپردازد؛ زیرا مهر با طلاق نصف می‌شود و در فرض فوق طلاق در کار نیست.

بنابراین پدر شیرخوار نمی‌تواند با فرزندانِ نسبی و یا رضاعی مردی که صاحب شیر است ازدواج کند؛ زیرا آنها خواهرانِ فرزندش به شمار می‌روند که بر پدر حرامند و نیز نمی‌تواند با فرزندانِ نسبی شیردهنده پیمان ازدواج ببندد.

اما خواهران و برادرانِ نسبی شیرخوار می‌توانند با خواهران و برادرانِ رضاعی او ازدواج کنند؛ زیرا میان آنها رابطه خواهر و برادری وجود ندارد بلکه آنها فقط برادران و خواهرانِ برادرشان محسوب می‌شوند و برادرانِ برادر یک زن اگر برادر خود زن به شمار نیایند، بر آن زن محرم نمی‌شوند؛ مانند برادر پدری‌ای که خواهر مادری او بر برادرش حرام نیست؛ زیرا میان آن دو قرابتی وجود ندارد. قول دیگر این است که این ازدواج ممنوع است. همچنین رضاع پس از عقد، مانند رضاع سابق موجب حرمت است. بنابراین اگر مادر شخص یا کسانی که با شیر دادن خود منشأ حرمت می‌شوند، مانند خواهر و زن پدر و عروس و زن برادر، زوجه وی را شیر دهند، نکاح آنها باطل می‌شود.

### ۳. حرمت ناشی از سبب<sup>۱</sup> [مصاهره]

این عده با مصاهره، یعنی رابطه‌ای که به سبب ازدواج بین هر یک از زوجین با خویشاوندان دیگری به وجود می‌آید، حرام می‌شوند:

۱. زن پدر و اجداد و نیز زن پسر و فرزندان او، اگرچه فرزند دختری پسر باشد بر دیگری حرام است، اگرچه نزدیکی صورت نگرفته باشد، به دلیل عموم آیه «وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ: با زنانی که پدرانتان به نکاح خود درآوردند، ازدواج نکنید»<sup>۲</sup> و نیز آیه «وَحَلَائِلُ أَبْنَاءُكُمْ: همسرانِ پسرانِ شما حرامند»<sup>۳</sup> زیرا لفظ نکاح بنابر نظر قوی‌تر حقیقت در عقد است و کلمه «حلیله» نیز به طور قطع حقیقت در معقوده پسر است.

۱. ماده ۱۰۴۷ قانون مدنی: نکاح بین اشخاص ذیل به واسطه مصاهره ممنوع دائمی است:

الف) بین مرد و مادر و جدات زن او از هر درجه که باشد، اعم از نسبی و رضاعی؛ ب) بین مرد و زنی که سابقاً زن پدر و یا زن یکی از اجداد یا زن پسر یا زن یکی از احفاد او بوده است، هر چند قرابت رضاعی باشد؛ ج) بین مرد با اناث از اولاد زن از هر درجه که باشد ولو رضاعی مشروط بر این که بین زن و شوهر زناشویی واقع شده باشد.

۲. نساء: ۲۱

۳. نساء: ۲۲

اجداد یا جدّه‌های او شیر دهد. همچنین خواهر چنین زنی، خاله رضاعی شخص و برادرش دایی او و پدرش جدّ او خواهند شد؛ همان‌طور که پسر کسی که به شخصی شیر می‌دهد، برادر آن شخص و دخترش خواهر رضاعی او خواهند بود و سایر احکام نسب به همین ترتیب جاری هستند.

## شرایط رضاع

۱. شیر زن از نکاح دائم و یا موقت حاصل شده باشد و نکاحی نیز که به شبهه از دو طرف باشد، بنا بر نظر درست‌تر، حکم نکاح صحیح را دارد و اگر شبهه تنها از یک طرف باشد، حکم رضاع فقط درباره کسی که نسبت به او قرابت نسبی ثابت است به وجود می‌آید.

۲. شیر از زنی که به سبب نکاح مزبور باردار است و یا وضع حمل کرده است حاصل شده باشد؛ در غیر این دو صورت، شیر زن، اگرچه متأهل باشد منشأ اثر نمی‌شود.

۳. از آن شیر گوشت بروید و یا استخوان سفت گردد و یا یک شبانه‌روز کامل و یا ۱۵ مرتبه متوالی باشد و قول درست‌تر که بیشتر فقها آن را قبول دارند، نشر حرمت با ده مرتبه است.

۴. شیرخوار باید تا دو سالگی شیر بخورد و شیر خوردن پس از دو سالگی اعتباری ندارد. دو سالی که ملاک است، دو سالگی شیرخوار است؛ نه طفل خود آن زن.

۵. در هر سه حالت فوق نباید در بین مدت شیر خوردن، رضاع دیگری، اگرچه ناقص فاصله شود.

۶. شیر زن از یک شوهر باشد. بنابراین اگر زن، کودکانی را از شیر دو یا چند شوهر شیر دهد، به طوری که هیچ دو نفری از کودکان با شیر یک شوهر تغذیه نشوند، هیچ یک از کودکان با دیگری محرم نمی‌گردد.

## احکام رضاع

با وجود تمامی شرایط معتبر در ایجاد حرمت رضاعی، شیردهنده، مادر و صاحب شیر، پدر و خواهران و برادران ایشان، عمو و عمه و دایی و خاله و فرزندان آنها، خواهر و برادر، و اجدادشان، اجداد شیرخوار به شمار می‌روند.

۲. مادر و جدّه‌های زنی که به حلال یا حرام با او آمیزش شده است و نیز مادر و جدّه‌های زن عقدی، گرچه با وی آمیزش نشده باشد.

۳. دختر زنی که با او آمیزش شده است و نوادگان او، یعنی دختران دختری و پسری آن دختر. ولی دختر زنی که تنها عقد شده است و با او زناشویی صورت نگرفته است حرام نمی‌شود. بنابراین اگر به همین حالت از او جدا شود، می‌تواند دخترش را بگیرد. حکم اخیر مورد اتفاق است و آیه قرآن نیز به روشنی آمیزش را شرط تحریم معرفی می‌کند. اما بیشتر فقها قائل به حرمت مادر زن هستند، اگرچه با دختر آن زن آمیزش نشده باشد و اطلاق آیه «وَأُمّهَاتُ نِسَائِكُمْ» و مادران زن‌های شما بر شما حرامند<sup>۱</sup>، بر آن دلالت دارد.

۴. خواهر زن که جمعاً حرام می‌شود؛ نه عیناً؛<sup>۲</sup> از این رو هر وقت از همسر خود به سبب مرگ یا فسخ یا طلاق بائن یا طلاق رجعی و سپری شدن عده جدا شود، نکاح با خواهر او حلال است.

جمع میان عمه و خاله هر قدر بالا روند از یک‌سو و دختر برادر و دختر خواهر ایشان هر قدر پایین روند از سوی دیگر، به اجماع فقهای امامیه و روایات فراوانی که در این مورد وجود دارد، تنها با رضایت عمه و خاله ممکن است.<sup>۳</sup> حال اگر عقد عمه و خاله مقدم باشد، عقد دوم متوقف بر اذن ایشان است و اگر مرد بدون چنین اذنی، مبادرت به نکاح کند، در این‌که این عقد باطل است یا متوقّف بر رضای آن دو است، به طوری که اگر عقد را اجازه نکنند نکاح مزبور باطل شود و یا آن‌که میان آن عقد و عقد خودشان مختارند، سه وجه است که بهترین آنها نظر دوم است.

همچنین اگر مادر و دختری را طی یک عقد به ازدواج در آورد، نکاح هر دو باطل است؛ زیرا عقدی که میان دختر و مادر جمع کند، مورد نهی واقع شده است و ترجیح یکی بر دیگری نیز محال است و اگر بین دو خواهر نیز جمع کند، همین حکم را دارد؛ زیرا در ملاک مزبور، اشتراک دارند؛ همچنین اگر بخواهد با یک عقد میان پنج زن جمع کند، یا سه زن داشته باشد و با یک عقد میان دو زن دیگر جمع کند، یا دو زن داشته باشد و میان سه زن دیگر جمع کند و مانند آن.

۱. نساء: ۲۳

۲. ماده ۱۰۴۸ قانون مدنی: جمع بین دو خواهر ممنوع است اگرچه به عقد منقطع باشد.

۳. ماده ۱۰۴۹ قانون مدنی: هیچکس نمی‌تواند دختر برادر زن و یا دختر خواهر زن خود را بگیرد مگر با اجازه زن خود.

#### ۴. حرمت ناشی از شبهه و زنا

نزدیکی به شبهه و زنا پیش از عقد، از جهت حرمت سببی حکم نکاح صحیح را دارد؛<sup>۱</sup> بنابراین چنین زنی بر پدر و پسر آن مرد حرام می‌شود و مرد نیز نمی‌تواند مادر و دختر آن زن را بگیرد و به همین ترتیب سایر احکام مربوط به حرمت ناشی از مصاهره جاری می‌شود. البته اگر نزدیکی در دو مورد فوق بعد از عقد صورت پذیرد، زن وی بر او حرام نمی‌شود.

#### ۵. حرمت ناشی از نکاح با زنی که در عده است

هر کس زنی را که در عده است، اعم از عده رجعی و بائن و عده وفات و شبهه، با علم به عده و حرمت عقد کند، عقد باطل و آن زن برای همیشه بر آن مرد حرام می‌شود<sup>۲</sup> و میان نکاح دائم و موقت در این دو حکم تفاوتی نیست؛ زیرا نصوص وارده مطلق بوده، هر دو عقد را شامل می‌شود و اگر نسبت به عده و یا حرمت چنین نکاحی و یا هر دوی آنها جاهل باشد، تنها اگر نزدیکی واقع شده باشد آن زن حرام می‌شود؛ در غیر این صورت حرام نمی‌شود<sup>۳</sup> و اگر فقط یکی از زن و شوهر عالم به عده و حرمت نکاح باشد، حکم یادشده فقط به او اختصاص دارد. همچنین در اطلاق زن شوهردار به زن در عده دو نظر است: اول آن که حکم او را دارد؛ زیرا رابطه زوجیت در او قوی‌تر است و دوم آن که حکم او را ندارد؛ چون نصی در بین نیست.

#### ۶. حرمت ناشی از زنا با زن شوهردار<sup>۴</sup>

زنی که با او زنا شده است بر زانی حرام نمی‌شود، مگر این که زن به عقد دائم یا موقت دارای شوهر باشد و نیز زنی که در عده رجعی است؛ برخلاف عده بائن همین حکم را دارد.

۱. ماده ۱۰۵۵ قانون مدنی: نزدیکی به شبهه و زنا اگر سابق بر نکاح باشد از حیث مانعیت نکاح در حکم نزدیکی با نکاح صحیح است ولی مبطل نکاح سابق نیست.

۲. ماده ۱۰۵۰ قانون مدنی: هر کس زن شوهردار را با علم به وجود علقه زوجیت و حرمت نکاح و یا زنی را که در عده طلاق یا در عده وفات است با علم به عده و حرمت نکاح برای خود عقد کند عقد باطل و آن زن مطلقاً بر آن شخص حرام مؤبد می‌شود.

۳. ماده ۱۰۵۱ قانون مدنی: حکم مذکور در ماده فوق در موردی نیز جاری است که عقد از روی جهل به تمام یا یکی از امور مذکوره فوق بوده و نزدیکی هم واقع شده باشد در صورت جهل و عدم وقوع نزدیکی عقد باطل ولی حرمت ابدی حاصل نمی‌شود.

۴. ماده ۱۰۵۴ قانون مدنی: زنا با زن شوهردار یا زنی که در عده رجعی است موجب حرمت ابدی است.

زانیه نه بر رانی و نه بر غیر زانی حرام نمی‌شود؛ ولی نکاح با او بنا بر قول صحیح‌تر مطلقاً مکروه است؛ برخلاف عده‌ای از فقها که نکاح با او را تا زمانی که توبه نکرده است بر زانی حرام می‌دانند. دلیل جواز ازدواج با چنین زنی اصل عدم حرمت است و نیز صحیح‌ه حلبی از امام صادق علیه السلام: «أَيُّمَا رَجُلٍ فَجَّرَ بِامْرَأَةٍ ثُمَّ بَدَّالَهُ أَنْ يَتَزَوَّجَهَا حَلَالًا، قَالَ: أَوَّلُهُ سِفَاحٌ وَ آخِرُهُ نِكَاحٌ، فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ النُّخْلَةِ أَصَابَ الرَّجُلُ مِنْ ثَمَرِهَا حَرَامًا، ثُمَّ اشْتَرَاهَا، فَكَانَتْ لَهُ حَلَالًا؛ حضرت در پاسخ به این سؤال که مردی که با زنی زنا کند و سپس او را به نکاح خود درآورد، چه حکمی دارد فرمود: ابتدای کارش زنا و فرجام آن نکاح است و مثل او مانند نخل خرمایی است که مردی به حرام از ثمره آن می‌چیند و سپس آن را خریداری می‌کند و بدین طریق بر او حلال می‌شود.<sup>۱</sup> البته نکاح با زن زناکار مکروه است، زیرا در روایاتی ازدواج با او مطلقاً مورد نهی واقع شده است که در مقام جمع میان اخبار، حمل بر کراهت می‌شوند.

اگر زن مرتکب زنا شود و حتی بر آن مداومت نماید، بنا بر قول درست‌تر بر شوهرش حرام نمی‌شود؛ زیرا اصل، بقای زوجیت است و نص نیز چنین اقتضا می‌کند؛ برخلاف مفید و سلار که در صورت مداومت، قائل به حرمت هستند.

#### ۷. حرمت ناشی از لواط

هر کس با پسر یا مردی لواط کند، مادر مفعول، هر قدر بالا رود و خواهر، نه دختران خواهر، و دختر مفعول و نوادگان دختری و پسری او بر لواط‌کننده حرام می‌شوند.<sup>۲</sup> این حکم در مورد خویشاوندی نسبی، مورد اتفاق فقها و نسبت به خویشاوندی رضاعی بنابر قول قوی‌تر ثابت است. این افراد زمانی بر لواط‌کننده حرام می‌شوند که لواط، سابق بر نکاح با ایشان باشد و اگر عقد، سابق بر لواط باشد، حرام نمی‌شوند؛ زیرا اصل، عدم حرمت است و معصومین فرموده‌اند: «لَا يُحَرِّمُ الْحَرَامُ الْحَلَالَ؛ حرام سبب تحریم حلال نمی‌شود». <sup>۳</sup> در فاعل و مفعول، بنابر قول قوی‌تر میان کودک و بالغ تفاوتی وجود ندارد؛ زیرا عنوان مذکور در دلیل حکم، عمومیت داشته، هر دو را در بر می‌گیرد.

#### ۸. حرمت ناشی از احرام

اگر در حال احرام و با علم به حرمت، زنی را عقد کند، اگرچه آمیزش نکند، آن زن برای همیشه بر او حرام می‌شود.<sup>۱</sup> و اگر جاهل به حرمت باشد ولو با وی آمیزش کرده باشد بر او حرام نمی‌شود؛ ولی عقدش باطل است و می‌تواند پس از خروج از احرام دوباره او را عقد کند.

#### ۹. حرمت ناشی از استیفای عدد

جمع بیش از چهار زن دائمی ممنوع است؛ ولی در ازدواج موقت، بنابر قول درست‌تر محدودیتی وجود ندارد؛ به دلیل اصل عدم حرمت و نیز صحیح‌ه زراره: «قَالَ: قُلْتُ: مَا يَحِلُّ مِنَ الْمُتَعَةِ؟ قَالَ: كَمَّ شَيْئًا؛ زراره گفت: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم: چه میزان از متعه حلال است؟ حضرت در پاسخ فرمود: هر قدر که بخواهی.<sup>۲</sup>

اگر کسی که دارای چهار زن عقدی است و نمی‌تواند از آن تجاوز نماید، یک یا چند تن از آنها را طلاق رجعی دهد، تا زمانی که مطلقه از عده خارج نشده است نمی‌تواند زن دیگری را به عقد دائم خود درآورد؛ زیرا مطلقه رجعی در حکم زوجه است؛ بنابراین ازدواج دائم در زمان عده، در حکم جمع بیش از چهار زن است و نیز ازدواج دائم یا موقت با خواهر مطلقه رجعی، حتی اگر تنها همسر مرد باشد، همین‌طور است؛ زیرا با این ازدواج بین دو خواهر جمع کرده است. اما اگر طلاق، بائن باشد، نکاح جایز است؛ ولی کراهت شدید دارد.

#### ۱۰. حرمت ناشی از سه طلاق و نه طلاق

کسی که زن خود را سه بار طلاق داده است، تنها با مُحَلِّل بر او حلال می‌شود.<sup>۳</sup> ولی زنی که نه بار به طلاق عِدَّتِ طلاق داده شده است و بعد از طلاق سوم و ششم دو مرد به عنوان مُحَلِّل با او نکاح کرده‌اند، بر شوهرش حرام ابدی می‌شود.<sup>۴</sup>

۱. ماده ۱۰۵۳ قانون مدنی: عقد در حال احرام باطل است و با علم به حرمت، موجب حرمت ابدی است.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۴، کتاب النکاح، ابواب المتعه، باب ۴، ص ۴۴۶، ح ۳.

۳. ماده ۱۰۵۷ قانون مدنی: زنی که سه مرتبه متوالی زوجه یک نفر بوده و مطلقه شده بر آن مرد حرام می‌شود مگر این که به عقد دائم به زوجیت مرد دیگری درآمده و پس از وقوع نزدیکی با او، بواسطه طلاق یا فسخ یا فوت، فراق حاصل شده باشد.

۴. ماده ۱۰۵۸ قانون مدنی: زن هر شخصی که به نه طلاق که شش تای آن عِدَّتِ است مطلقه شده باشد بر آن شخص حرام مؤبد می‌شود.

۱. تهذیب‌الأحكام، ج ۷، ص ۳۲۷، ح ۳.

۲. ماده ۱۰۵۶ قانون مدنی: اگر کسی با پسری عمل شنیع کند نمی‌تواند مادر یا خواهر یا دختر او را تزویج کند.

۳. تهذیب‌الأحكام، ج ۷، ص ۳۲۸، ح ۹.

شوهر مسلمان نشود، معلوم می‌شود از زمانی که زن اسلام آورده از شوهر خود جدا شده است و اگر پیش از انقضای عده اسلام آورد، روشن می‌شود که نکاح باقی بوده است. این حکم نزد فقهای امامیه مشهور و برطبق آن فتوا داده شده است.

**اما اگر اسلام پیش از آمیزش باشد و زن اسلام آورد، عقد باطل است و زن مهری ندارد؛** زیرا جدایی از ناحیه او بوده است و اگر شوهر نیز مسلمان شود، نکاح باقی می‌ماند و اگر هر دو با هم مسلمان شوند نکاح پا برجا است؛ زیرا مقتضی فسخ موجود نیست.

### همتا بودن [کفو بودن]

**همتایی** یعنی مساوی بودن زن و شوهر در اسلام و ایمان به ائمه، مگر آنکه شوهر شیعه باشد و زن از سایر مذاهب اسلامی که حکم به کفر آنها نشده است، چه در عقد دائم و چه موقت، یا آنکه زن از اهل کتاب باشد و عقد نیز عقد دائم نباشد. گفته شده است که علاوه بر این، لازم است شوهر قدرت پرداخت نفقه را بالقوه یا بالفعل داشته باشد و نیز گفته شده که تنها اسلام کافی است. به هر حال قول اشهر همان نظر اول است.

**همتایی در نکاح شرط است؛ از این رو زن مسلمان مطلقاً نمی‌تواند به عقد کافر درآید.** این حکم مورد اتفاق فقها است و ناصبی نیز نمی‌تواند با زن شیعه ازدواج کند و بالعکس.

**اما مرد مسلمان می‌تواند به عقد موقت با زن کافر کتابی که زرتشتی نیز جزء آنان است ازدواج کند، یا پس از اسلام آوردن خود، بر نکاح با او باقی بماند.**

**اما آیا زن شیعه می‌تواند با غیر شیعه از فرق اسلامی، حتی با شیعیان غیر امامیه ازدواج کند یا خیر؟** دو نظر وجود دارد: نظریه اول عدم جواز است و نظر اکثریت فقها می‌باشد؛ زیرا مفهوم سخن پیامبر که فرمود: «مؤمنان کفو یکدیگرند» دلالت دارد که غیر شیعه، همتای شیعه نمی‌باشد؛ و نظریه دوم، جواز همراه با کراهت است. شیخ مفید و ابن سعید چنین نظری دارند، یا به این دلیل که ایمان به ائمه همان اسلام است، یا آنکه دلیلی که ایمان را شرط می‌داند ضعیف است. اما عکس این حالت جایز است؛ زیرا زن متأثر از اعتقادات دینی همسر خود است و در نتیجه، او را به طرف شیعه شدن هدایت می‌کند.

**تمکن از دادن نفقه شرط صحت عقد نکاح نیست؛** به دلیل این آیه قرآن که می‌فرماید: «وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ، إِنَّ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» افراد مجرد و بندگان و کنیزان درست‌کردار خود را همسر دهید؛ اگر فقیر باشند

### ۱۱. حرمت ناشی از لعان

زنی که مورد لعان واقع شده است، برای همیشه بر شوهرش حرام می‌شود؛<sup>۱</sup> همچنین اگر شوهر، زن کفر و لال خود را قذف کند، به گونه‌ای که اگر زن سالم باشد موجب لعان شود، یعنی به او نسبت زنا دهد و ادعا کند که خود دیده است و شاهد نیز نداشته باشد.

### ۱۲. حرمت ناشی از کفر و ارتداد

به اجماع فقها زن کافر غیر کتابی بر مرد مسلمان حرام است.<sup>۲</sup> اهل کتاب عبارت‌اند از یهودی و مسیحی و زرتشتی و بنابر قول اشهر ازدواج دائم، نه موقت، با زن کتابی ممنوع است. حال اگر یکی از زوجین پیش از زناشویی مرتد شود، نکاح باطل می‌شود و اگر شوهر مرتد گردد باید نصف مهر را به زن بدهد؛ زیرا او باعث فسخ شده است و عمل او شبیه طلاق است و اگر زن مرتد شود مهری ندارد؛ زیرا خود او پیش از آمیزش سبب فسخ نکاح شده است.

**اما اگر ارتداد بعد از زناشویی باشد و ارتداد از طرف زن باشد، چه فطری و چه ملّی و یا آنکه شوهر مرتد ملّی باشد، انفساخ نکاح متوقف بر سپری شدن عده است؛** بنابراین اگر شخص مرتد پیش از تمام شدن عده به اسلام برگردد، نکاح پا برجا می‌ماند و در غیر این صورت منفسخ می‌شود و در این فرض، چیزی از مهر کاسته نمی‌شود؛ زیرا با آمیزش، تمام مهر بر ذمه زوج مستقر شده است.

**اما اگر ارتداد شوهر فطری باشد، زن بی‌درنگ از شوهر جدا می‌شود؛** زیرا توبه مرتد فطری پذیرفته نمی‌شود، بلکه کشته می‌شود و اموال او به دلیل ارتداد از مالکیت وی خارج و همسرش از او جدا می‌شود و عده وفات نگه می‌دارد.

### ۱۳. حرمت ناشی از مسلمان شدن زوجه

اگر شوهر زن کتابی مسلمان شود، نکاح ایشان به حال خود باقی می‌ماند و اگر پیش از زناشویی تنها زن مسلمان شود، نه شوهر، فسخ نکاح متوقف بر سپری شدن عده می‌باشد که با عده طلاق مساوی است و از زمان اسلام آوردن زن محاسبه می‌شود. اگر عده تمام شود و

۱. ماده ۱۰۵۲ قانون مدنی: تفریقی که بالعان حاصل می‌شود موجب حرمت ابدی است.

۲. ماده ۱۰۵۹ قانون مدنی: نکاح مسلمة با غیر مسلم جایز نیست.

خداوند ایشان را از فضل خود بی‌نیاز می‌گرداند و خداوند، گشایش‌آفرین و دانا است.<sup>۱</sup> چنانچه زن از فقر شوهر آگاه باشد، نکاح لازم است؛ در غیر این صورت در این که آیا زن می‌تواند پس از آگاهی عقد را فسخ کند یا نه دو نظر وجود دارد که منشاء این دو نظر از یک سو ضرر در فرض باقی ماندن زن با شوهر بدون داشتن حق فسخ است که به حکم آیه و روایت چنین ضرری نفی شده است، و از سوی دیگر، نیز نکاح عقدی لازم است و اصل نیز بقای آن می‌باشد و همین نظر بهتر است. این دو وجه در صورتی نیز که مرد پس از ازدواج فقیر گردد جاری است.

در مقابل گفته شده است که قدرت پرداخت نفقه، مانند مسلمان بودن، شرط صحت عقد نکاح است و همتا بودن، مرکب از اسلام و توان پرداخت نفقه، یا مرکب از آن دو به همراه شیعه بودن است. ولی قول قوی‌تر آن است که قدرت بر اتفاق، نه در ابتدا و نه پس از عقد، شرط صحت نکاح نیست.

**البته قدرت بر اتفاق، شرط وجوب پذیرش پیشنهاد ازدواج مرد از سوی زن یا ولی زن است؛** زیرا تحمل فقر شوهر اجمالاً ضرر بزرگی محسوب می‌شود که مناسب است با عدم وجوب پذیرش پیشنهاد ازدواج مرد جبران گردد، اگرچه پذیرش آن در صورتی که مرد از خلق و خویی برخوردار است و دارای دین کاملی می‌باشد جایز است؛ زیرا شایسته توجه به دارایی در صورت کامل بودن دین، مورد توجه افراد بلند همت نمی‌باشد.

## خواستگاری

به کنایه خواستگاری کردن از زن شوهردار به اتفاق فقها جایز نیست و نیز به دلیل این که موجب فساد است؛ همچنین از زنی که در عده طلاق رجعی به سر می‌برد؛ زیرا چنین زنی در حکم زوجه است. مثال خواستگاری به کنایه این است که مرد به زن می‌گوید: «من به شما تمایل دارم». وقتی خواستگاری به کنایه از این دو دسته جایز نباشد، خواستگاری کردن صریح از ایشان به طریق اولی حرام است.

**خواستگاری به کنایه توسط شوهر و غیر شوهر از زنی که در عده طلاق بائن است جایز**

می‌باشد و نیز خواستگاری صریح توسط شوهر از چنین زنی به شرط آن که ازدواج با وی در آن لحظه بر شوهر حلال باشد، به این ترتیب که مثلاً یک یا دو طلاقه باشد جایز است، اگرچه حلیت نکاح با آن زن متوقف بر رجوع زن نسبت به فدیة باشد. ولی خواستگاری صریح در صورتی که حلال شدن زن بر شوهر متوقف بر محلل باشد حرام است؛ همچنین خواستگاری صریح از زنی که در عده است مطلقاً بر غیر شوهر حرام است، خواه حلیت زن بر شوهر متوقف به محلل باشد یا نباشد.

**خواستگاری به کنایه توسط شوهر از زنی که نه بار طلاق عدی داده شده است حرام است؛** زیرا ازدواج شوهر با چنین زنی ممنوع است و خواستگاری به کنایه از زنی که مورد لعان واقع شده و نیز سایر زنانی که بر شوهر حرام ابدی هستند همین طور است. اما خواستگاری به کنایه توسط غیر شوهر از چنین زنانی جایز است.

**خواستگاری کردن پس از پذیرش پیشنهاد ازدواج دیگری توسط زن یا وکیل یا ولی او حرام است؛** به دلیل این سخن پیامبر ﷺ که فرمود: «لَا يَخْطُبُ أَحَدُكُمْ عَلَى خُطْبَةِ أُخِيهِ؛ هیچ یک از شما نباید پس از خواستگاری برادرش اقدام به خواستگاری کند»؛<sup>۱</sup> چه آن که ظاهر نهی، حرمت این عمل است. ولی اگر شخص سرپیچی کرده، اقدام به خواستگاری نماید و زن را به عقد خود درآورد، نکاح صحیح است، اگرچه مرتکب فعل حرام شده است؛ زیرا منافاتی بین حرمت خواستگاری و صحت عقد وجود ندارد. و گفته شده است که خواستگاری کردن پس از پذیرش پیشنهاد ازدواج دیگری مکروه است و حرام نمی‌باشد؛ زیرا اصل، اباحه است و زن با خواستگاری، زوجه محسوب نمی‌شود و روایت نیز ثابت نشده است. این نظر قوی‌تر است، اگرچه پرهیز از خواستگاری چنین زنی طریق احتیاط است.

## نکاح شغار

نکاح شغار باطل است و آن عبارت است از این که هر یک از دو ولی، با مهر قراردادن دخترانشان، آن دو را به عقد یکدیگر درآورند. دلیل این ممنوعیت، روایتی است که از پیامبر اکرم ﷺ در مورد نهی از چنین ازدواجی صادر شده است.

۱. صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۳۸

عقد منقطع تمامی احکام نکاح دائم را که گذشت دارا است، مگر مواردی که استثنا شده است، مثل اینکه به عدد معینی محدود نیست و اینکه متعه اهل کتاب از ابتدا جایز است. در ازدواج موقت مهریه و نیز مدت از جهت کمی و زیادی، میزان معینی ندارد؛<sup>۱</sup> بلکه به رضایت دو طرف بستگی دارد.

اگر شوهر پیش از زناشویی تمام مدت را ببخشد، باید نصف مهر تعیین شده [مهرالمسمی] را بدهد، همچنین اگر در نکاح دائم پیش از نزدیکی طلاق دهد و ظاهر این است که بخشش مزبور، اسقاط و در حکم ابراء است؛ بنابراین به قبول نیاز ندارد.

اگر زن مقداری از مدت را هدر دهد، شوهر می‌تواند به نسبت آن از مهر بکاهد.

اگر مدت در خود عقد ذکر نگردد، در اینکه آیا عقد به صورت دائم منعقد می‌شود یا باطل خواهد بود اختلاف است و منشأ اختلاف این است که:

۱. صیغه عقد، هم برای ازدواج دائم و هم موقت صلاحیت دارد که با آوردن مدت، به متعه و با عدم ذکر مدت، به نکاح دائم اختصاص می‌یابد؛ بنابراین اگر فرض اول منتفی شود، فرض دوم ثابت می‌شود؛ زیرا اصل در قرارداد، صحت آن است و نیز در موثقه ابن بُکیر از امام صادق علیه السلام آمده است: «إِنْ سُمِّيَ الْأَجَلُ فَهُوَ مَتْعَةٌ وَإِنْ لَمْ يُسَمَّ الْأَجَلُ فَهُوَ نِكَاحٌ بَاقٍ؛ اگر مدت ذکر شود، متعه خواهد بود؛ در غیر این صورت عقد دائم است».<sup>۲</sup>

۲. شرط نکاح موقت به اجماع علما داشتن مدت است و لازمه عدم شرط، عدم مشروط است. افزون بر آن، دوام نکاح قصد نشده است، حال آنکه قراردادها تابع قصد می‌باشند و اینکه صیغه ایجاب برای نکاح موقت و دائم صلاحیت دارد، موجب نمی‌شود که آن را مشخصاً به یکی از آن دو حمل کنیم در حالی که دیگری قصد شده است و این نظر قوی‌تر است.

### حکم فساد عقد

اگر معلوم شود که نکاح فاسد بوده است، چه به خاطر شوهردار بودن زن یا در عده بودن وی یا حرمت ازدواج با او، جمعاً یا عیناً و مانند آن، و آمیزش نیز صورت گرفته باشد و زن نیز در آن حالت نسبت به فساد عقد جاهل باشد، مرد باید مهرالمثل را بپردازد؛<sup>۳</sup> زیرا این زناشویی

## ازدواج موقت<sup>۱</sup>

### مشروعیت ازدواج موقت

استمرار مشروعیت متعه تاکنون، مورد اتفاق فقهای امامیه است؛ بلکه اصل مشروعیت آن مورد قبول همه مسلمانان می‌باشد، اگرچه بعداً در نسخ آن اختلاف کرده‌اند و قرآن کریم به آن تصریح کرده است: «فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ؛ مهریه زنانی را که از آنها کام گرفته‌اید بپردازید».<sup>۲</sup> جمهور مفسران اتفاق دارند که مراد از آیه، ازدواج موقت است و اهل بیت علیهم السلام نیز بر این مطلب اجماع دارند و ادعای نسخ آن ثابت نشده است.

تحریم این ازدواج توسط یکی از صحابه نیز بدعت و مردود است؛ زیرا اگر این اقدام از روی اجتهاد بوده است، اجتهاد در مقابل نص می‌باشد که به اجماع علما باطل است و اگر به استناد روایت بوده است، چگونه بر تمامی صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله در زمان حیات آن حضرت و نیز تمامی مدت خلافت ابوبکر و بخشی از زمان خلافت خود تحریم کننده که، پنهان مانده است؟ از طرفی این سخن تحریم کننده که بین شیعه و سنی مشهور است: «دو متعه در زمان پیامبر وجود داشت و من هر دو را ممنوع اعلام می‌کنم و مرتکبین آن دو را مجازات می‌نمایم»، دلالت می‌کند این عمل از پیش خود او بوده است؛ نه مستند به روایت و اگر خود پیامبر صلی الله علیه و آله از آن نهی کرده بود، انتساب این تحریم به شخص حضرتش برای تحذیر دیگران مناسب‌تر و مؤثرتر بود.

### شرایط و احکام متعه

ایجاب و قبول عقد موقت، مانند عقد دائم است و این شروط به آن اضافه می‌شود:

۱. ذکر مدت معین؛<sup>۳</sup>
۲. ذکر مهر معین،<sup>۴</sup> به طوری که اگر به این شرط عمل نشود، برخلاف نکاح دائم، عقد باطل می‌شود.

۱. ماده ۱۰۷۵ قانون مدنی: نکاح وقتی منقطع است که برای مدت معینی واقع شده باشد.

۲. نساء: ۲۴

۳. ماده ۱۰۷۶ قانون مدنی: مدت نکاح منقطع باید کاملاً معین شود.

۴. ماده ۱۰۹۵ قانون مدنی: در نکاح منقطع، عدم مهر در عقد موجب بطلان است.

۱. ماده ۱۰۸۰ قانون مدنی: تعیین مقدار مهر منوط به تراضی طرفین است.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۴، کتاب النکاح، باب ۲۰ از ابواب المتعه، ص ۴۶۹، ح ۱

۳. ماده ۱۰۹۹ قانون مدنی: در صورت جهل زن به فساد نکاح و وقوع نزدیکی زن مستحق مهرالمثل است.



محترم است و ناگزیر باید عوضی داشته باشد و چون با بطلان عقد، مهر تعیین شده در آن نیز باطل گردیده است، مهر المثل ثابت می شود.

## پایان ازدواج موقت

در نکاح منقطع طلاق وجود ندارد؛ بلکه زن با پایان مدت یا بذل آن از طرف شوهر از زوجیت خارج می شود<sup>۱</sup> و نیز ایلاء بنا بر قول صحیح تر صورت نمی پذیرد؛ زیرا قرآن کریم در جریان مسأله ایلاء از طلاق سخن به میان آورده، می فرماید: «وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ؛ و اگر تصمیم به طلاق گرفتند»<sup>۲</sup> در حالی که در نکاح موقت، طلاق راه ندارد؛ و لعان نیز واقع نمی شود، مگر این که نسبت زنا داده شده باشد بنا بر نظر سید مرتضی و شیخ مفید، به استناد آیه: «وَالَّذِينَ يَزْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ...؛ کسانی که به همسران خود نسبت زنا می دهند»<sup>۳</sup> به این تقریب که «أَزْوَاجَهُمْ» جمع مضاف است و افاده عموم می کند و هر زنی را شامل می شود. در مقابل جواب داده شده است که این آیه به روایات وارده شده تخصیص خورده است. اما لعان زنی منقطعه برای نفی ولد، به اجماع فقها غیر ممکن است و نیز به دلیل این که فرزند حاصل از متعه، بدون لعان نیز نفی می شود.

## توارث در ازدواج موقت

در عقد موقت، میان زن و شوهر توارث برقرار نمی شود،<sup>۴</sup> مگر آنکه این امر در ضمن عقد شرط شود که در این صورت، مطابق آنچه شرط شده است توارث ثابت می شود. اما عدم توارث بدون شرط، به خاطر اصل عدم توارث است و اینکه ارث از احکام شرعی است و تحقق آن در هر مورد، متوقف بر جعل آن از طرف شارع است و در اینجا چنین جعلی وجود

۱. ماده ۱۱۳۹ قانون مدنی: طلاق مخصوص عقد دائم است و زن منقطعه به انتضاء مدت یا بذل آن از طرف شوهر از زوجیت خارج می شود.

۲. بقره: ۲۲۷

۳. نور: ۶

۴. ماده ۹۴۰ قانون مدنی: زوجین که زوجیت آنها دائم بوده و ممنوع از ارث نباشند از یکدیگر ارث می برند.

ندارد؛ بلکه خلاف آن ثابت است؛ زیرا امام صادق علیه السلام در صحیحۀ محمد بن مسلم فرموده اند: «مِنْ حُدُودِهَا - یعنی المتعة - أَنْ لَا تَرِثَكَ وَلَا تَرِثَهَا؛ یکی از مقررات متعه این است که زن منقطعه از توارث نمی برد و تو نیز از او ارث نمی ببری»<sup>۱</sup> و اما تحقق آن به واسطه شرط، به دلیل عموم «المؤمنون عند شروطهم» می باشد و نیز فرموده امام صادق علیه السلام در صحیحۀ محمد بن مسلم: «إِنْ اشْتَرَطَا المِيرَاثَ فهُمَا عَلَى شَرْطِهِمَا؛ اگر طرفین نکاح موقت، ارث بردن را شرط کنند، پای بند شرط خود می باشند»<sup>۲</sup>.

## ظهار در عقد موقت

ظهار بنا بر قول درست تر، در متعه ممکن است؛ زیرا آیه مربوط به آن عمومیت دارد؛<sup>۳</sup> به این دلیل که عنوان زوجه بر زن منقطعه نیز صادق است و برخلاف لعان، این مورد به سنت تخصیص نخورده است.

## عده در ازدواج موقت

عده زن منقطعه در صورت نزدیکی و انقضای مدت یا بذل آن، دو حیض است، به شرط آنکه زن یائسه نباشد؛ و اگر مستترابه باشد، یعنی با وجود اقتضای سن، عادت زنانگی نبیند، عده او چهل و پنج روز است<sup>۴</sup> و این حکم مورد اتفاق فقها است و عده وفات برای این زن، چهار ماه و ده روز است و اگر باردار باشد، عده وفات عبارت است از طولانی ترین مدت از میان دو مدت فوق، یعنی چهار ماه و ده روز و وضع حمل.<sup>۵</sup>

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۴، کتاب النکاح، باب ۳۲ از ابواب المتعه، ص ۴۸۷، ح ۸

۲. همان، ص ۴۸۶، ح ۵.

۳. مراد، این آیه است: «وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ...؛ آنان که زنان خود را ظاهر می کنند»، مجادله: ۳

۴. ماده ۱۱۵۲ قانون مدنی: عده فسخ نکاح و بذل مدت و انقضای آن در مورد نکاح منقطع در غیر حامل دو طهر است مگر این که زن با اقتضای سن، عادت زنانگی نبیند که در این صورت چهل و پنج روز است.

۵. ماده ۱۱۵۴ قانون مدنی: عده وفات چه در دائم و چه در منقطع در هر حال چهار ماه و ده روز است مگر این که زن حامل باشد که در این صورت عده وفات تا موقع وضع حمل است مشروط بر این که فاصله بین فوت شوهر و وضع حمل از چهار ماه و ده روز بیشتر باشد و الا مدت عده همان چهار ماه و ده روز خواهد بود.

**تعلق می‌گیرد<sup>۱</sup>** که مراد از آن، مهریه‌ای است که برای امثال این زن با توجه به شرافت خانوادگی و سنّ و خرد و توانگری و دوشیزگی و با ملاحظهٔ اضداد این اوصاف و نیز ویژگی‌های تعیین‌کننده دیگر قرار داده می‌شود.<sup>۲</sup>

**اگر شوهر قبل از نزدیکی طلاق دهد، زن مستحق مهرالتمعه است<sup>۳</sup>** و در آن، حال مرد از حیث غنا و فقر ملاک است که با ملاحظهٔ زمان و مکان و موقعیت مرد با مراجعه به عرف تعیین می‌شود<sup>۴</sup> و اگر زن و شوهر پس از عقد بر مهر معینی توافق کنند صحیح است و پرداخت آن لازم می‌باشد؛ چه مهر قراردادی، بیش از مهرالمثل باشد، چه مساوی آن و چه کمتر از آن؛ زیرا حق تعیین مهر به خود آن دو مربوط است. حال اگر زوجین در تعیین مهر اختلاف کنند، گفته شده است که حاکم مهرالمثل را به عنوان مهر قرار می‌دهد، چنان‌که تعیین نفقه زنی نیز که شوهر او غایب است با حاکم می‌باشد و نیز احتمال دارد بگوییم وضع به همین منوال باقی می‌ماند تا یکی از عوامل تعیین‌کننده مهر و یا اسقاط‌کننده آن محقق شود؛ چرا که این امر لازمه اقدام ایشان به تفویض بضع است. اما اگر یکی از زوجین در صورت تفویض بضع، پیش از نزدیکی فوت نماید، مهری وجود ندارد؛<sup>۵</sup> زیرا خود به نکاح بدون مهر رضایت داده‌اند و نیز در صحیح حلی از امام صادق علیه السلام در مورد زنی که شوهر او قبل از آمیزش مرده است چنین روایت شده است: «إِنْ كَانَ فَرضُ لَهَا مَهْرًا فَلَهَا، وَإِنْ لَمْ يَكُنْ فَرضُ مَهْرًا فَلَهَا»؛ اگر مهری برای وی تعیین شده، مستحق [نصف] همان است؛ در غیر این صورت مهری ندارد<sup>۶</sup> و ظاهراً این حکم، مورد اتفاق فقها می‌باشد.

۱. ماده ۱۰۸۷ قانون مدنی: اگر در نکاح دائم مهر ذکر نشده یا عدم مهر شرط شده باشد نکاح صحیح است و طرفین می‌توانند بعد از عقد، مهر را به تراضی معین کنند و اگر قبل از تراضی بر مهر معین بین آنها نزدیکی واقع شود زوجه مستحق مهرالمثل خواهد بود.

۲. ماده ۱۰۹۱ قانون مدنی: برای تعیین مهرالمثل باید حال زن از حیث شرافت خانوادگی و سایر صفات و وضعیت او نسبت به امثال و اقارب و همچنین معمول محل و غیره در نظر گرفته شود.

۳. ماده ۱۰۹۳ قانون مدنی: هرگاه مهر در عقد ذکر نشده باشد و شوهر قبل از نزدیکی و تعیین مهر، زن خود را طلاق دهد زن مستحق مهرالتمعه است و اگر بعد از آن طلاق دهد مستحق مهر المثل خواهد بود.

۴. ماده ۱۰۹۴ قانون مدنی: برای تعیین مهرالتمعه حال مرد از حیث غنا و فقر ملاحظه می‌شود.

۵. ماده ۱۰۸۸ قانون مدنی: در مورد ماده قبل [۱۰۸۷]: اگر یکی از زوجین قبل از تعیین مهر و قبل از نزدیکی بمیرد زن مستحق هیچگونه مهری نیست.

۶. وسائل الشیعه، ج ۱۵، باب ۵۸ از ابواب المهور، ص ۷۲، ح ۶ به نظر می‌رسد مراد شهید ثانی از روایت مزبور، روایت ابن ابی یغفور باشد که در همین کتاب ص ۷۳، ح ۸ آمده است.

## مهریه

### موضوع مهر

هر چیز قابل تملکی را، چه عین باشد چه منفعت، مانند آموزش حرفه و یا سوره‌ای از قرآن می‌توان مهر قرار داد.<sup>۱</sup>

### تعیین مقدار مهر

بنا بر نظر مشهور فقها، مهر از جهت کمی یا زیادی حدی ندارد؛<sup>۲</sup> چرا که خداوند می‌فرماید: «وَأَتَيْنَاهُ إِحْدِيهِنَّ قِنْطَارًا؛ و برای یکی از آنان مقدار زیادی مهر قرار داده‌اید»<sup>۳</sup> و مراد از «قنطار»، مال زیاد است. البته تجاوز آن از مهر السنه که پانصد درهم می‌باشد کراهت دارد.

### معلوم کردن مهر

در مهر می‌توان به جای اندازه‌گیری با پیمانه یا وزن یا عدد، آن را مشاهده نمود؛ زیرا عمدهٔ جهالت با مشاهده بر طرف می‌شود و مقدار باقیمانده نیز در نکاح مورد توجه قرار نمی‌گیرد؛ زیرا نکاح، معاوضهٔ صرف نیست تا بیشتر شدن مهر از آنچه که مشاهده شده است با طبیعت آن منافات داشته باشد.<sup>۴</sup> حال اگر مهر مشاهده نشود، باید با اندازه و وصف معلوم گردد، به شرط آنکه از چیزهایی باشد که با این دو قابل تعیین هستند و اگر برای تعیین آن تنها توصیف کافی است، با همان معلوم می‌شود.

### تفویض بضع

**عقد دائم بدون ذکر مهر** که از آن به «تفویض بضع» تعبیر می‌شود صحیح است و در این صورت، به مجرد عقد مهری لازم نمی‌گردد. حال اگر شوهر با زن مباشرت کند، مهرالمثل

۱. ماده ۱۰۷۸ قانون مدنی: هر چیزی را که مالیت داشته و قابل تملک نیز باشد می‌توان مهر قرار داد.

۲. ماده ۱۰۸۰ قانون مدنی: تعیین مقدار مهر منوط به تراضی طرفین است.

۳. نساء: ۱۹

۴. ماده ۱۰۷۹ قانون مدنی: مهر باید بین طرفین تا حدی که رفع جهالت آنها بشود معلوم باشد.

## تفویض مهر

اگر زن و شوهر، یک نفر از خودشان را برای تعیین مهر انتخاب کنند، صحیح است<sup>۱</sup> و به آن «تفویض مهر» گفته می‌شود، به این ترتیب که زن می‌گوید: «خود را به عقد تو درآوردم به شرط آنکه مهریه را آن مقدار که خودم می‌خواهم یا آن اندازه که تو مایلی قرار بدهی». اما دراینکه آیا می‌تواند این اختیار را به شخص ثالث و یا خودشان هر دو بدهند یا خیر، دو وجه است که منشأ آنها از طرفی فقدان نص است و از طرف دیگر این است که شخص ثالث حکم جانشین آن دو را دارد. در هر حال، اکتفا به مورد نص یقین‌آور است. مقداری را که شوهر از چیزهایی که مالیت دارند تعیین می‌کند، حتی اگر کم باشد و نیز آنچه را که زن تعیین می‌کند، به شرط آنکه از مهرالسنة تجاوز نکند الزامی است<sup>۲</sup> و اگر قبل از نزدیکی طلاق دهد، مهریه زن نصف مقداری است که داور قبل و یا بعد از طلاق تعیین می‌کند؛ زیرا مقدار تعیین‌شده، همان مهری است که با طلاق نصف می‌شود. اگر داور پیش از نزدیکی و تعیین مهر فوت کند، روایت شده است که زن مستحق مهرالمتعه و میراث است<sup>۳</sup> و اگر تنها کسی که داور نیست فوت نماید، داور مهر را تعیین می‌کند؛ زیرا از آنجاکه واگذاری حق تعیین مهریه به داور در ضمن عقد لازم بوده است، قابل تغییر نیست و با مرگ طرفی که داور نیست باطل نمی‌شود و مقتضای استصحاب نیز بقای داوری است.

## استقرار مهر

به مجرد عقد، تمام مهر به طور متزلزل به ملکیت زن در می‌آید<sup>۴</sup> و با یکی از امور چهارگانه زیر استقرار می‌یابد:

۱. نزدیکی؛<sup>۵</sup> ۲. ارتداد فطری شوهر؛ ۳. فوت شوهر؛ ۴. فوت زن. مورد اول اجماعی و

۱. ماده ۱۰۸۹ قانون مدنی: ممکن است اختیار تعیین مهر به شوهر یا شخص ثالثی داده شود در این صورت شوهر یا شخص ثالث می‌تواند مهر را هر قدر بخواهد معین کند.

۲. ماده ۱۰۹۰ قانون مدنی: اگر اختیار تعیین مهر به زن داده شود زن نمی‌تواند بیشتر از مهرالمثل معین نماید.

۳. وسائل الشیعه، کتاب النکاح، باب ۲۱ از ابواب مهور، ح ۲

۴. ماده ۱۰۸۲ قانون مدنی: به مجرد عقد زن مالک مهر می‌شود و می‌تواند هر نوع تصرفی که بخواهد در آن بنماید.

۵. ماده ۱۰۹۲ قانون مدنی: هرگاه شوهر قبل از نزدیکی زن خود را طلاق دهد زن مستحق نصف مهر خواهد بود و اگر شوهر بیش از نصف مهر را قبلاً داده باشد حق دارد مازاد از نصف را عیناً یا مثلاً یا قیمناً استرداد کند.

موارد بعدی مطابق قول مشهورتر فقها است.

## پس گرفتن نصف مهر

اگر زن، ذمه شوهر را نسبت به مهر بری کند، سپس شوهر پیش از نزدیکی او را طلاق دهد. شوهر می‌تواند برای استرداد نصف مهریه به زن مراجعه کند؛ زیرا زوجه هنگام ابراء، مالک تمام مهر بوده است و مقدار مهریه‌ای که به واسطه طلاق به مرد می‌رسد ملکیت جدیدی می‌باشد و به همین دلیل است که نمائات مهر متعلق به زن است. بنابراین اگر مرد، زن را طلاق دهد، می‌تواند نصف مهر را از او بگیرد. در مقابل، احتمال ضعیفی داده شده مبنی بر اینکه در صورت ابراء، شوهر حق مراجعه به زن را ندارد؛ زیرا زوجه هرگز چیزی از شوهر دریافت نکرده و مهر خود را نیز به او منتقل ننموده است؛ چراکه ابراء، اسقاط است، نه تملیک، و مالی را هم به عنوان مهر از شوهر تلف نکرده است.

همچنین اگر شوهر، همسرش را پیش از نزدیکی در مقابل تمام مهر به طریق خلع طلاق دهد، می‌تواند نصف مهر را از او بخواهد و اگر مهر زن را آموزش یک حرفه قرار دهد و سپس او را پیش از نزدیکی طلاق دهد، زن مستحق نصف اجرت چنین آموزشی می‌باشد و اگر مرد قبلاً آن حرفه را به او یاد داده باشد، نصف اجرت آن را از زن می‌گیرد و در مورد فرض قبل، گفته شده است که نیمی از آن حرفه را از پس پرده به زن تعلیم می‌دهد، همان‌طور که احکام واجب را می‌تواند به او آموزش دهد و همین بیان درست‌تر است.

## شروط ضمن عقد

شرط کردن امور موافق شرع در ضمن نکاح جایز است.<sup>۱</sup> بنابراین اگر شرط خلاف شرع بشود، شرط مزبور بی‌اثر، ولی عقد و مهر صحیح است؛ مانند اینکه شرط شود شوهر، زن دیگری نگیرد. علت فساد شرط در اینجا روشن است؛ زیرا با شرع مخالف است. اما علت

۱. ماده ۱۱۱۹ قانون مدنی: طرفین عقد ازدواج می‌توانند هر شرطی که مخالف با مقتضای عقد مزبور نباشد در ضمن عقد ازدواج یا عقد لازم دیگر بنمایند؛ مثل این که شرط شود هرگاه شوهر زن دیگری بگیرد، یا در مدت معینی غائب شود، یا ترک انفاق نماید، یا علیه حیات زن سوء قصد کند، یا سوء رفتاری نماید که زندگانی آنها با یکدیگر غیر قابل تحمل شود، زن وکیل، و وکیل در توکیل باشد که پس از اثبات تحقق شرط در محکمه و صدور حکم نهایی، خود را مطلقه سازد.

## عیوب و تدلیس

### عیوب مرد<sup>۱</sup>

عیوب مرد پنج عیب است: ۱. جنون؛ ۲. اخته بودن، گرچه نزدیکی ممکن باشد؛ ۳. مقطوع بودن آلت تناسلی؛ ۴. عَنَن؛ ۵. جُذام بنابر قولی

میان جنون مستمر و ادواری و جنون پیش از عقد و بعد از آن، چه نزدیکی کرده باشد یا نه، تفاوتی نیست.<sup>۲</sup>

غیر از جنون اگر سایر عیوب فوق بعد از عقد پدید آیند موجب حق فسخ نمی‌شوند؛ به دلیل اصاله‌اللزوم در قراردادها و استصحاب حکم لزوم عقد و نبودن دلیلی که توان اثبات فسخ را داشته باشد.

### عیوب زن<sup>۳</sup>

عیوب زن نه عیب است: ۱. جنون؛ ۲. جُذام؛ ۳. بَرَص؛ ۴. کوری؛ ۵. زمین‌گیری؛ ۶. وجود استخوان در فرج؛ ۷. یکی بودن مخرج بول و حیض؛ ۸. رویدن گوشت اضافه در فرج؛ ۹. متورم شدن فرج که دو عیب اخیر محل اختلاف است.

اگر این عیوب بعد از عقد حادث گردد، مطابق نظر مشهور، مرد حق فسخ ندارد،<sup>۴</sup> گرچه پیش از نزدیکی باشد و دلیل آن، اصاله‌اللزوم در قراردادها و استصحاب حکم لزوم عقد است؛ همچنین اگر آمیزش با رَتَقَاء<sup>۵</sup> یا قَرَنَاء<sup>۶</sup> یا عَفَلَاء<sup>۷</sup> ممکن باشد و یا این امکان نباشد،

۱. ماده ۱۱۲۲ قانون مدنی (اصلاحی ۷۰/۸/۱۴): عیوب ذیل در مرد موجب حق فسخ برای زن خواهد بود: الف) خصاء؛ ب) عَنَن به شرط این که ولو یک بار عمل زناشویی را انجام نداده باشد؛ ج) مقطوع بودن آلت تناسلی به اندازه‌ای که قادر به عمل زناشویی نباشد.

۲. ماده ۱۱۲۱ قانون مدنی: جنون هر یک از زوجین به شرط استقرار اعم از این که مستمر یا ادواری باشد برای طرف مقابل موجب حق فسخ است.

۳. ماده ۱۱۲۳ قانون مدنی: عیوب ذیل در زن موجب حق فسخ برای مرد خواهد بود:

۱- قرن؛ ۲- جُذام؛ ۳- برص؛ ۴- إفضاء؛ ۵- زمین‌گیری؛ ۶- نابینایی از هر دو چشم.

۴. ماده ۱۱۲۴ قانون مدنی: عیوب زن در صورتی موجب حق فسخ برای مرد است که عیب مزبور در حال عقد وجود داشته است.

۵. رَتَقَاء: زنی که در فرج او گوشت اضافه‌ای که مانع نزدیکی است رویده باشد.

۶. قَرَنَاء: زنی که در فرج او استخوان اضافه‌ای که مانع نزدیکی است رویده باشد.

۷. عَفَلَاء: زنی که لب‌های فرج او به گونه‌ای که مانع نزدیکی است متورم باشد.

صحیح بودن عقد. آن است که ظاهراً فقهای امامیه بر آن اتفاق نظر دارند؛ در غیر این صورت، این حکم، چنان که در مورد سایر قراردادهای مشتمل بر شرط فاسد آمده، محل تأمل است. اگر شرط شود که زن را در شهر خود نگه دارد، عمل به آن لازم است؛ زیرا شرطی است که مخالف تسرع نبوده، مستحلول عموم «المؤمنون عند شروطهم» می‌باشد. همچنین اگر شرط شود زن را در منزلش باقی نگه دارد؛ زیرا با آنکه در روایت نیامده، در ملاک متحد است. در مقابل، گفته شده است که شرط در این دو مثال باطل است؛ زیرا کامجویی ناشی از زوجیت و نیز ریاست مرد بر زن در همه زمان‌ها و مکان‌ها، به حکم شرع حق شوهر است؛ بنابراین اگر برخلاف آن شرطی شود، آن شرط باطل است. به این گفته ایراد شده است که این سخن نسبت به تمام شروط جایزی نیز که جزء مقتضای عقد نیست، مانند مدت قرارداد برای مهر، وارد است.

### حق امتناع زوجه [حق حبس]

زن می‌تواند پیش از نزدیکی تا دریافت مهر از تمکین خودداری کند، به شرط آنکه مهر او حال باشد.<sup>۱</sup> فقیر یا غنی بودن شوهر، عین یا منفعت بودن مهر و نیز معین بودن و یا کلی بودن مهر در این حکم تفاوتی ندارد؛ زیرا نکاح گرچه معاوضه صرف نیست، ولی در حکم معاوضه است و یکی از احکام معاوضه آن است که هر یک از طرفین حق دارد تا تسلیم عوض توسط طرف دیگر به او، از تسلیم خودداری نماید؛ ولی پس از نزدیکی، بنابر قول صحیح‌تر، زن چنین حقی ندارد؛<sup>۲</sup> زیرا با نزدیکی، مهر استقرار یافته و زن نیز با رضایت، خود را در اختیار شوهر قرار داده است، از این رو تنها حق مطالبه مهر را دارد؛ نه خودداری از ایفاء وظایف زناشویی. البته این به شرطی است که زن از روی اختیار تمکین نموده باشد؛ بنابراین اگر به اکراه با او نزدیکی کند حق حبس به قوت خود باقی است؛ زیرا این نزدیکی در حکم قبض فاسد است؛ از این رو اثر قبض صحیح بر آن مترتب نمی‌شود و نیز به دلیل این که اصل، بقای حق مزبور است تا زایل کننده آن ثابت گردد. البته احتمال دارد که زن، حق حبس نداشته باشد؛ زیرا با وجود نزدیکی، قبض صدق می‌کند.

۱. ماده ۱۰۸۵ قانون مدنی: زن می‌تواند تا مهر به او تسلیم نشده از ایفاء وظایفی که در مقابل شوهر دارد امتناع کند مشروط بر این که مهر او حال باشد و این امتناع مسقط حق نفقه نخواهد بود.

۲. ماده ۱۰۸۶ قانون مدنی: اگر زن قبل از اخذ مهر به اختیار خود به ایفاء وظایفی که در مقابل شوهر دارد قیام نمود دیگر نمیتواند از حکم ماده قبل استفاده کند؛ معذک حق که برای مطالبه مهر دارد ساقط نخواهد شد.

ولی قابل معالجه باشد، مگر آنکه زن از معالجه جلوگیری کند. البته تن دادن به معالجه بر زن الزامی نیست؛ زیرا انجام آن، همراه با تحمل ضرر و سختی است.

## احکام عیوب

خیار عیب از نظر فقهای امامیه فوری است<sup>۱</sup> و دلیل آن، اکتفا به مقدار ضرورت در جایی است که حکم بر خلاف اصل است و در تحقق خیار عیب، حکم حاکم شرط نیست؛ زیرا حقی ثابت شده است؛ در نتیجه مانند سایر حقوق بر حکم حاکم توقف ندارد. البته وجود حاکم برای تعیین مدت در عنن شرط است؛ نه در اصل خیار ناشی از عنن. همچنین فسخ به جهت عیب، طلاق نیست؛ بنابراین رعایت ترتیباتی که در طلاق لازم است، در آن لازم نمی باشد.<sup>۲</sup>

قول منکر، عیب در صورت نبودن شاهد مقدم است؛ زیرا اصل، عدم عیب است؛ از این رو مدعی عیب، خواهان دعوا به شمار می رود و باید شاهد اقامه کند و بر منکر عیب فقط سوگند است.

در تمامی عیوب هرگاه عیب ثابت شود و فسخ صورت پذیرد و اعمال فسخ قبل از نزدیکی باشد، زن حق مهر ندارد، مگر در خصوص عنن که نصف مهر ثابت می شود<sup>۳</sup> و اگر فسخ عقد پس از نزدیکی باشد، مهر المسمی ثابت است؛ زیرا مهر با نزدیکی مستقر شده است.

## تدلّیس

مراد از تدلیس، سکوت آگاهانه نسبت به عیبی است که خارج از خلقت اصلی است، یا ادعا کردن صفتی که کمال محسوب می شود و در واقع فاقد آن بودن و شوهر، در صورتی که تدلیس کننده ای وجود داشته باشد می تواند برای گرفتن مهر به تدلیس کننده مراجعه کند؛ در غیر این صورت حق مراجعه ندارد.

۱. ماده ۱۱۳۱ قانون مدنی: خیار فسخ فوری است و اگر طرفی که حق فسخ دارد بعد از اطلاع به علت فسخ، نکاح را فسخ نکند، خیار او ساقط می شود به شرط این که علم به حق فسخ و فوریت آن داشته باشد. تشخیص مدتی که برای امکان استفاده از خیار لازم بوده به نظر عرف و عادت است.

۲. ماده ۱۱۳۲ قانون مدنی: در فسخ نکاح، رعایت ترتیباتی که برای طلاق مقرر است شرط نیست.

۳. ماده ۱۱۰۱ قانون مدنی: هرگاه عقد نکاح قبل از نزدیکی به جهتی فسخ شود زن حق مهر ندارد مگر در صورتی که موجب فسخ عنن باشد که در این صورت با وجود فسخ نکاح، زن مستحق نصف مهر است.

## خیار تخلف شرط وصف

اگر شوهر شرط کند که زن، دوشیزه باشد، ولی بعداً مشخص شود که ثیبیه [غیر باکره] است، در صورتی که ثابت شود عدم بکارت پیش از عقد بوده است، به حکم این شرط، حق فسخ نکاح را دارد.<sup>۱</sup> البته این در صورتی است که ثابت شود پیش از عقد دوشیزه نبوده است. حال اگر شوهر عقد را قبل از نزدیکی فسخ کند، زن مستحق مهر نمی باشد، ولی بعد از نزدیکی باید مهر المسمی را به او بدهد و خود برای دریافت آن به تدلیس کننده مراجعه کند و گفته شده است که به جای فسخ، تفاوت مهر دوشیزه و غیر باکره از مهر زن، م می شود.

## قَسَم

قَسَم، حقی مشترک میان زن و شوهر است؛ زیرا فایده آن که حسن معاشرت است<sup>۲</sup> و به آن در قرآن امر شده،<sup>۳</sup> مشترک می باشد. یک شب از چهار شب، حق زن است و اخته و عنین بودن شوهر و مانند آن در این حکم تفاوتی ندارد؛ زیرا امر به آن مطلق است و نیز هدف از آن، انس گرفتن زن و شوهر با هم به سبب هم خوابگی است؛ نه نزدیکی. این تکلیف به شب اختصاص دارد، مگر در مورد شوهری که نگهبان است و مانند آن. زن بیمار و رتقاء و قرناء و زنی که عادت است و زنی که در نفاس است، دارای حق قسم می باشد؛ زیرا هدف از آن ایجاد انس است؛ نه آمیزش و مقدار واجب در این هم خوابگی شبانه، هم خوابگی است، نه نزدیکی؛ زیرا نزدیکی، تنها هر چهار ماه یک بار حق زن است.

## نشوز

سرپیچی از اطاعت را «نشوز» گویند. اگر نشانه های نشوز زن بر مرد آشکار شود، به اینکه به شوهر ترش رویی کند و در برآوردن نیازهای او سستی نماید، یا در عمل و گفتار، روش

۱. ماده ۱۱۲۸ قانون مدنی: هرگاه در یکی از طرفین صفت خاصی شرط شده و بعد از عقد معلوم شود که طرف مذکور فاقد وصف مقصود بوده، برای طرف مقابل حق فسخ خواهد بود خواه وصف مذکور در عقد تصریح شده یا عقد متبانیاً بر آن واقع شده باشد.

۲. ماده ۱۱۰۳ قانون مدنی: زن و شوهر مکلف به حسن معاشرت با یکدیگرند.

۳. مراد، این آیه است: «و عایشروهنّ بالمعروف؛ با همسران به نیکی معاشرت کنید»؛ النساء: ۱۸

توکیل؛ زیرا خداوند در آیه، در تعیین داور حاکمان را، مخاطب خود ساخته و آن دو را حکم قرار داده است و اگر این عمل، توکیل بود، هر آینه به زن و شوهر خطاب می‌کرد. افزون بر آن، دو داور اگر مصلحت را در سازش میان زن و شوهر دیدند، بدو نیازی به اذن آن دو به این مهم اقدام می‌کنند و تنها اگر رأی به جدایی دادند، انجام آن منوط به اذن ایشان است؛ حال آنکه اگر ارجاع به دآوری از باب توکیل باشد، تنها تابع اختیاراتی است که الفاظ به کار برده شده توسط زوجین بر آن دلالت دارد.

بنابراین اگر داوران بر سازش توافق کردند، برطبق توافق عمل می‌کنند و اگر رأی ایشان به جدایی تعلق گرفت، انجام آن در مورد طلاق، با اذن زوج و در مورد خلع، با تحصیل رضایت زن نسبت به عوض خلع امکان‌پذیر است؛ زیرا مقتضای دآوری چنین است و هر امر مشروعی را که داورها شرط نمایند الزامی است.

دو داور باید بالغ و عاقل و عادل و نسبت به آنچه که به آن ارجاع شده‌اند صاحب‌نظر باشند؛ ولی مجتهد بودن آنها الزامی نیست.<sup>۱</sup>

## احکام اولاد

### قاعده فراش

در عقد دائم، پس از نزدیکی و گذشت شش‌ماه از تاریخ نزدیکی و تجاوز نکردن از حداکثر مدت حمل که بیشترین حد گفته شده توسط فقهای امامیه در این باره یک سال است، طفل به شوهر ملحق می‌شود.<sup>۲</sup> این حکم در مورد طفلی است که روح در آن دمیده شده باشد و نسبت به غیر آن، یعنی طفلی که زن پیش از دمیده شدن روح سقط می‌کند، از جهت روز و ماه، به

آن که در بین اقارب، فرد واجد شرایط نبود، یا دسترسی به آنان مقدور نباشد و یا اقارب، از پذیرفتن دآوری استنکاف نمایند، هر یک از زوجین می‌تواند داور خود را از بین افراد دیگر که واجد صلاحیت هستند تعیین و معرفی نماید...

۱. ماده ۴ (آیین‌نامه اجرایی... قانون اصلاح... طلاق): داوران منتخب و یا منصوب باید واجد شرایط زیر باشند: الف) مسلمان؛ ب) آشنایی نسبی به مسائل شرعی، خانوادگی و اجتماعی؛ ج) حداقل چهل سال تمام؛ د) متأهل؛ ه) معتقد؛ و) عدم اشتغال به فسق و فساد.

۲. ماده ۱۱۵۸ قانون مدنی: طفل متولد در زمان زوجیت ملحق به شوهر است مشروط بر این که از تاریخ نزدیکی تا زمان تولد، کمتر از شش ماه و بیشتر از ده ماه نگذشته باشد.

خود را در بر خورد با او تغییر دهد، شوهر ابتدا او را پند می‌دهد، سپس به او در بستر پشت می‌کند، آنگاه بسترش را از او جدا می‌کند، ولی در این مرحله حق زدن او را ندارد و اگر همچنان از اطاعت شوهر نسبت به حقوق واجب که دارد سر باز زد، وی را تنبیه بدنی می‌کند، ولی به اندازه‌ای که امید بازگشت او از نشوز می‌رود بسنده می‌کند و هرگز نباید این اقدام باعث خونریزی شده، یا شدید باشد.

اگر شوهر نشوز کند، به اینکه حقوق زن را ندهد، زن حق مطالبه حقوق خود را دارد و حاکم، شوهر را به آن الزام می‌کند.<sup>۱</sup> اما اگر به جهت دلجویی شوهر، بخشی از حقوقش را نادیده گیرد، شوهر می‌تواند بپذیرد.

### شقاق و دآوری

نشوز از طرف زن و شوهر را «شقاق» گویند به گونه‌ای که بیم جدایی رود و در این صورت حاکم دو داور تعیین می‌کند.<sup>۲</sup> در اینکه تعیین داور واجب است یا مستحب، دو نظر وجود دارد که نظر بهتر، وجوب است؛<sup>۳</sup> زیرا عمل به ظاهر امر در آیه چنین اقتضایی دارد.<sup>۴</sup> دو داور مزبور می‌توانند از خویشان زن و شوهر و یا از غیر آنها باشند،<sup>۵</sup> آن هم به عنوان تحکیم؛ نه

۱. ماده ۱۱۱۱ قانون مدنی: زن می‌تواند در صورت استنکاف شوهر از دادن نفقه به محکمه رجوع کند. در این صورت محکمه میزان نفقه را معین و شوهر را به دادن آن محکوم خواهد کرد.

۲. ماده واحده قانون اصلاح مقررات مربوط به طلاق، مصوب ۲۸ آبان ۱۳۷۱ مجمع تشخیص مصلحت نظام). از تاریخ تصویب این قانون زوجیهایی که قصد طلاق و جدایی از یکدیگر را دارند باید به دادگاه مراجعه نمایند. چنانچه اختلاف فیما بین از طریق دادگاه و حکمین از دو طرف که برگزیده دادگاهند (آن طور که قرآن کریم فرموده است) حل و فصل نگردید دادگاه با صدور گواهی عدم امکان سازش، آنان را به دفاتر طلاق خواهد فرستاد....

۳. ماده ۱ آیین‌نامه اجرایی تبصره ۱ قانون اصلاح مقررات مربوط به طلاق (مصوب ۷۱/۱۲/۱۲): نسبت به درخواست‌های کلی طلاق که از طرف زوجین یا یکی از آنها به دادگاه مدنی خاص تسلیم می‌شود، چنانچه اختلاف فیما بین از طریق دادگاه حل و فصل نگردد، رسیدگی به موضوع با صدور قرار به دآوری ارجاع می‌گردد.

۴. مراد، این آیه است: «وَإِنْ جُفِّمَ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْتَغُوا حَكْماً مِنْ أَهْلِهِ وَحَكْماً مِنْ أَهْلِهَا...» اگر بیم جدایی میان زن و شوهر را دارید دآوری از خویشان مرد و دآوری از خویشان زن برگزینید...»؛ نساء: ۳۴.

۵. ماده ۳ آیین‌نامه اجرایی تبصره ۱ قانون اصلاح مقررات مربوط به طلاق (مصوب ۷۱/۱۲/۲): در صورتی

مدت زمان متعارف برای امثال آن رجوع می‌شود، حتی اگر از شش ماه کمتر باشد و اگر الحاق طفل به شوهر عادتاً ممکن گردید، به الحاق او حکم می‌شود.

اگر مردی بدکار با همسر دائمی شخصی زنا کند، طفل متولد از این زن، ملحق به شوهر است و زانی صرفاً مستحق سنگ است<sup>۱</sup> و شوهر نمی‌تواند طفل را نفی کند؛ زیرا به حکم قاعده فراش، فرزند شرعاً به او ملحق می‌گردد، حتی اگر از نظر قیافه شبیه زانی باشد و اگر بخواهد او را نفی کند، تنها از طریق لعان مادر طفل ممکن است و اگر با وجود نفی ولد از لعان خودداری نماید، به حدّ قذف محکوم می‌شود.

اگر زن و شوهر در وقوع نزدیکی و یا تولد طفل اختلاف کردند، شوهر قسم یاد می‌کند و اگر در مدت حمل اختلاف کردند و مرد ادعا کرد که طفل پیش از شش ماه یا پس از بیشترین مدت حمل به دنیا آمده است، زن قسم می‌خورد؛ زیرا غلبه با قاعده فراش است و اصل نیز در فرض اخیر [تولد پیش از مدت حمل] عدم زیادی مدت می‌باشد.

فرزند ناشی از ازدواج موقت ملحق به شوهر است و جایز نیست شوهر، او را به مجرد شبهه نفی نماید؛ ولی اگر او را نفی کند، بدون نیاز به لعان نفی می‌شود، گرچه کار حرامی را انجام داده است؛ زیرا آنچه را که شارع به حسب ظاهر، حکم به لحوق آن به وی کرده است نفی نموده است. حال اگر حرف خود را پس بگیرد و اقرار کند که فرزند متعلق به او می‌باشد، از او پذیرفته شده، طفل به وی ملحق می‌گردد؛ برخلاف صورتی که ابتدا به فرزند وی او اقرار نماید و سپس وی را نفی کند که دیگر از او نفی نمی‌شود و همچنان به او ملحق است.

نمی‌توان به دلیل جلوگیری کردن هنگام آمیزش نفی ولد کرد؛ زیرا نص و فتوا مطلقاً حکم به لحوق فرزند به سبب فراش می‌کند. فرزند متولد از شبهه با وجود شرایط سه گانه مزبور و نیز به شرط این که زن، شوهر حاضر نداشته باشد، به وطی‌کننده ملحق است.

## حضانة

حضانة سرپرستی طفل برای تربیت و تأمین مصالح مربوط به او است.<sup>۲</sup>

۱. ماده ۱۱۶۷ قانون مدنی: طفل متولد از زنا ملحق به زانی نمی‌شود.

۲. ماده ۱۱۷۳ قانون مدنی (اصلاحی ۷۶/۸/۱۱): هرگاه در اثر عدم مواظبت یا انحطاط اخلاقی پدر یا مادری که طفل تحت حضانت اوست، صحت جسمانی یا تربیت اخلاقی طفل در معرض خطر باشد، محکمه می‌تواند به تقاضای اقربای طفل یا به تقاضای قیم او یا به تقاضای رییس حوزه قضایی هر تصمیمی را که

در طول شیرخوارگی طفل، مادر نسبت به امر حضانت اولویت دارد، اگرچه طفل پسر باشد، به شرط آنکه مادر، مسلمان و عاقل باشد، یا والدین، هر دو کافر باشند. بنابراین اگر تنها مادر، مسلمان باشد، مطلقاً تا زمان بلوغ طفل، بر پدر اولویت دارد، اگرچه ازدواج کند. پس از پایان مدت رضاع که دو سال است، مادر نسبت به دختر تا هفت سالگی و پدر نسبت به پسر تا زمان بلوغ و نسبت به دختر پس از هفت سالگی اولویت دارد.<sup>۱</sup>

مادر نسبت به حضانت پسر بر وصی پدر مقدم است<sup>۲</sup> و اگر طفل، والدین خود را از دست بدهد، حضانت طفل با پدر است و اگر او نیز نباشد، حضانت با خویشان به ترتیب نزدیکی آنها خواهد بود. اگر مادر ازدواج کند، حق حضانت او ساقط می‌شود.<sup>۳</sup> و اگر از شوهر دوم طلاق بگیرد، دوباره حق مزبور باز می‌گردد. اگر کودک به حال رشد بالغ شود، حضانت از او برطرف می‌شود. بدون تردید حضانت حق افراد نامبرده است؛<sup>۴</sup> ولی آیا این حق بر دارنده آن الزامی است یا می‌تواند آن را اسقاط نماید؟ مقتضای اصل، جواز اسقاط است؛ ولی از بعضی فقهای امامیه غیر قابل اسقاط بودن آن نقل شده است که قول خوبی می‌باشد؛ زیرا ترک حضانت، تباهی طفل را در پی دارد.<sup>۵</sup>

← برای حضانت طفل مقتضای بداند اتخاذ کند. موارد ذیل از مصادیق عدم مواظبت یا انحطاط اخلاقی هر یک از والدین است: ۱. اعتیاد زیان‌آور به الکل، مواد مخدر و قمار؛ ۲. اشتباه به فساد اخلاق و فحشاء؛ ۳. ابتلای به بیماریهای روانی با تشخیص پزشکی قانونی؛ ۴. سوء استفاده از طفل یا اجبار به مشاغل ضد اخلاق مانند فساد و فحشا و نکدی‌گری و قاچاق؛ ۵. تکرار ضرب و جرح خارج از حدود متعارف.

۱. ماده ۱۱۶۹ قانون مدنی: برای نگاهداری طفل مادر تا دو سال از تاریخ ولادت او اولویت خواهد داشت. پس از انقضای این مدت حضانت با پدر است مگر نسبت به اطفال اناث که تا سال هفتم حضانت آنها با مادر خواهد بود.

۲. ماده ۱۱۷۱ قانون مدنی: در صورت فوت یکی از ابویین حضانت طفل با آن که زنده است خواهد بود هر چند متوفی پدر طفل بوده و برای او قیم معین کرده باشد.

۳. ماده ۱۱۷۰ قانون مدنی: اگر مادر در مدتی که حضانت طفل با او است مبتلا به جنون شود یا به دیگری شوهر کند حق حضانت با پدر خواهد بود.

۴. ماده ۱۱۶۸ قانون مدنی: نگهداری اطفال هم حق و هم تکلیف ابویین است.

۵. ماده ۱۱۷۲ قانون مدنی: هیچ یک از ابویین حق ندارند در مدتی که حضانت طفل به عهده آنها است از نگهداری او امتناع کنند. در صورت امتناع یکی از ابویین، حاکم باید به تقاضای دیگری یا به تقاضای قیم یا یکی از اقربا و یا به تقاضای مدعی العموم نگهداری طفل را به هر یک از ابویین که حضانت به عهده او

گرچه فاسق یا کافر باشد.

کسی ملزم به انفاق است که دارایی او بیش از معاش خود و همسرش باشد.<sup>۱</sup> مقدار واجب در نفقه اقارب، به اندازه‌ای است که کفایت خوراک و پوشاک و مسکن را کند<sup>۲</sup> و تهیه مخارج ازدواج شخص واجب النفقه الزامی نیست.

نفقه‌هایی که به زن پرداخت نشده بر ذمه شوهر است و باید ادا شود؛ زیرا نفقه، حقی مالی است که در قبال کامجویی از زن قرار دارد و مانند عوضی است که وجود آن در معاوضه لازم است؛ ولی نفقه اقارب این‌گونه نیست؛<sup>۳</sup> زیرا وجوب این نفقه به جهت مواسات و برآوردن نیاز بوده است؛ نه تملیک؛ بنابراین بر ذمه نیست و در صورت ترک آن، تنها مرتکب گناه شده است، اگرچه حاکم، مقدارش را تعیین کرده باشد؛ زیرا تعیین مقدار به معنای استقرار بر عهده نیست.

پدر در انفاق کردن مقدم بر سایرین است و با نبودن پدر یا فقر او، به عهده پدر پدر و بالاتر از او است و اگر اجداد نبودند، بر عهده مادر است، سپس به طور مساوی بر عهده والدین مادر است<sup>۴</sup> و نزدیکترین خویشاوند در هر مرتبه، بر خویشاوند دورتر مقدم است.

اما در میان کسانی که پرداخت نفقه آنان لازم است، والدین شخص و فرزندان او در یک مرتبه قرار دارند و بر اجداد و نوادگان مقدمند و به طور کلی، در صورت کافی نبودن دارایی نفقه دهند، هر طبقه بر طبقه بعدی مقدم است و اگر شخص از کار افتاده‌ای پدر و پسری

۱. ماده ۱۱۹۸ قانون مدنی: کسی ملزم به انفاق است که متمکن از دادن نفقه باشد یعنی بتواند نفقه بدهد بدون این که از این حیث در وضع معیشت خود دچار مضیقه گردد. برای تشخیص تمکن باید کلیه تعهدات و وضع زندگانی شخصی او در جامعه در نظر گرفته شود.
۲. ماده ۱۲۰۴ قانون مدنی: نفقه اقارب عبارت است از مسکن و البسه و غذا و اثاث البیت به قدر احتیاج با در نظر گرفتن درجه استطاعت منفق.
۳. ماده ۱۲۰۶ قانون مدنی: زوجه در هر حال می‌تواند برای نفقه زمان گذشته خود اقامه دعوی نماید و طلب او از بابت نفقه مزبور طلب ممتاز بوده و در صورت افلاس یا ورشکستگی شوهر، زن مقدم بر غرماء خواهد بود ولی اقارب فقط نسبت به آتیه می‌توانند مطالبه نفقه نمایند.
۴. ماده ۱۱۹۹ قانون مدنی: نفقه اولاد بر عهده پدر است. پس از فوت پدر یا عدم قدرت او به انفاق، به عهده اجداد پدری است با رعایت الاقرب فالاقرب و در صورت نبودن پدر و اجداد پدری و یا عدم قدرت آنها نفقه بر عهده مادر است. هرگاه مادر هم زنده و یا قادر به انفاق نباشد با رعایت الاقرب فالاقرب به عهده اجداد و جدات مادری و جدات پدری واجب النفقه است و اگر چند نفر از اجداد و جدات مزبور از حیث درجه اقربیت مساوی باشند نفقه را باید به حصه متساوی تأدیه کنند.

## اقسام نفقه

اسباب نفقه سه چیز است: ۱. زوجیت؛ ۲. قرابت؛ ۳. مالکیت.

### اول: زوجیت

نفقه زن دائمی واجب است،<sup>۱</sup> به شرط آنکه نسبت به شوهر، در هر زمان و مکانی که کامجویی روا است به طور کامل تمکین کند؛ بنابراین زن نابالغ و ناشزه<sup>۲</sup> و زنی که پس از عقد دست به کاری نزده، تا وقتی خود را برای تمکین به شوهر عرضه نکرده است، حق نفقه ندارند.

آنچه واجب است، تأمین نیازهایی است که زن، مطابق معمول امثال خود به آنها احتیاج دارد و می‌تواند از پذیرفتن غیر شوهر در مسکن مشترک خودداری کند.<sup>۳</sup>

### دوم: قرابت

دادن نفقه بر والدین، هر قدر بالا روند، و فرزندان، هر قدر پایین روند، واجب<sup>۴</sup> و بر سایر خویشاوندان مستحب است و تنها پرداخت نفقه کسی واجب است که توان اشتغال ندارد،<sup>۵</sup>

است الزام کند و در صورتی که الزام ممکن یا مؤثر نباشد حضانت را به خرج پدر و هرگاه پدر فوت شده باشد به خرج مادر تأمین کند.

۱. ماده ۱۱۰۶ قانون مدنی: در عقد دائم نفقه زن به عهده شوهر است. و ماده ۱۱۱۳ قانون مدنی: در عقد انقطاع زن حق نفقه ندارد مگر این که شرط شده یا آن که عقد مبنی بر آن جاری شده باشد.
۲. ماده ۱۱۰۸ قانون مدنی: هرگاه زن بدون مانع مشروع از ادای وظایف زوجیت امتناع کند مستحق نفقه نخواهد بود.
۳. ماده ۱۱۰۷ قانون مدنی: نفقه عبارت است از مسکن و البسه و غذا و اثاث البیت که به طور متعارف با وضعیت زن متناسب باشد و خادم در صورت عادت زن به داشتن خادم یا احتیاج او به واسطه مرض یا نقصان اعضا.
۴. ماده ۱۱۹۶ قانون مدنی: در روابط بین اقارب فقط اقارب نسبی در خط عمودی، اعم از صعودی یا نزولی ملزم به انفاق یکدیگرند.
۵. ماده ۱۱۹۷ قانون مدنی: کسی مستحق نفقه است که ندار بوده و نتواند به وسیله اشتغال به شغلی و سایل معیشت خود را فراهم سازد.



داشته باشد که قادر بر انفاق اند، نفقه او به طور مساوی بر عهده آن دو خواهد بود.

حاکم، کسی را که از پرداخت نفقه خودداری می‌کند به انجام آن مجبور می‌سازد و اگر مالی داشته باشد آن را به فروش رسانده، خرج نفقه می‌کند.<sup>۱</sup>

## طلاق

سوم: ملک

نفقه چهارپا بر صاحب آن واجب است و به آن مجبور می‌شود، مگر اینکه حیوان از طریق چریدن تأمین شود و در صورت امتناع، به حکم حاکم، به انفاق یا فروش و یا ذبح آن، در صورتی که برای ذبح نگهداری شده باشد، ملزم می‌گردد و اگر بچه‌ای داشته باشد، باید از شیر مادر به اندازه‌ای که بچه را کفایت می‌کند در اختیار او قرار گیرد و فقط مازاد آن دوشیده شود، مگر این که آن را با غیر شیر مادر تأمین کند. آنچه از مملوکات باقی می‌ماند، چیزهایی است که روح ندارند، مانند زراعت و درخت و سایر چیزهایی که با عدم رسیدگی از بین می‌روند. در این که آیا رسیدگی به اینها واجب است یا خیر، اختلاف شده است. اما آبادکردن زمین به یقین واجب نیست، ولی ترک آن در صورتی که به خرابی منجر شود، مکروه است.

ارکان طلاق چهار رکن است که عبارت‌اند از: صیغه، طلاق‌دهنده، مطلقه و شاهد گرفتن.

### صیغه و شرایط آن

عبارت صریح در طلاق چنین است: «أنتِ -یا هذِهِ- یا فلانة یا زوجتی -طالقُ». صیغه طلاق نزد فقهای ما منحصر در همین عبارت است؛ بنابراین «أنتِ طلاق، یا مُطَلَّقة یا طَلَّقْتُ فلانة» بنا بر قول مشهور کفایت نمی‌کند؛ زیرا صریح در طلاق نیست و نیز اخبار است؛ نه انشاء و نقل معنای آن از اخبار به انشاء برخلاف اصل عدم نقل است و در مخالفت با این اصل، تنها به مورد اتفاق میان فقها که خصوص الفاظ عقود است بسنده می‌شود و به ایقاعات سرایت نمی‌کند؛ بنابراین تسری آن به طلاق، قیاس و باطل است و در روایت نیز «طالق» آمده است؛ نه غیر آن؛ در نتیجه به همان اکتفا می‌شود.

طلاق لال با اشاره‌ای که مفهوم طلاق را برساند، همراه با انداختن پوشش بر سر زن، تا قرینه‌ای باشد بر لزوم حجاب او از مرد واقع می‌شود.<sup>۱</sup> البته آنچه که در عبارات فقهای ما وجود دارد تنها اشاره‌ای است که معنای طلاق را بفهماند و در روایت نیز فقط انداختن پوشش آمده است؛ از این رو مصنف میان این دو جمع کرده است که دلالت آن بر طلاق قوی‌تر است. ظاهراً انداختن پوشش خصوصیت ندارد و تنها یکی از اشاره‌ها است و هر اشاره‌ای که دلالت بر قصد طلاق از سوی شوهر کند، کافی است.

طلاق به وسیله نوشته‌تها و بدون تلفظ واقع نمی‌شود و بنا بر قول مشهورتر فرقی

۱. ماده ۱۲۰۵ قانون مدنی: (اصلاحی ۷۰/۸/۱۴): در موارد غیبت یا استتکاف از پرداخت نفقه، چنان چه الزام کسی که پرداخت نفقه بر عهده اوست ممکن نباشد دادگاه می‌تواند با مطالبه افراد واجب النفقه به مقدار نفقه از اموال غایب یا مستتکف در اختیار آنها یا متکفل مخارج آنها قرار دهد و در صورتی که اموال غایب یا مستتکف در اختیار نباشد، همسر وی یا دیگری با اجازه دادگاه می‌توانند نفقه را به عنوان قرض بپردازند و از شخص غایب یا مستتکف مطالبه نمایند.

۱. ماده ۱۹۲ قانون مدنی: در مواردی که برای طرفین یا یکی از آنها تلفظ ممکن نباشد، اشاره که مبین قصد و رضا باشد کافی خواهد بود.

نمی‌کند که نویسنده آن حاضر باشد، یا غایب؛ زیرا مقتضای اصل، بقای نکاح است و نیز در حسنه زراره از قول امام علیه السلام درباره مردی که کتباً زن خود را طلاق داده بود، آمده است: «لیسَ ذلک بِطلاق؛ این عمل، طلاق نیست».<sup>۱</sup> ولی مطابق قولی از شیخ طوسی، طلاق با کتابت برای شخص غایب، نه حاضر، واقع می‌شود.

**همچنین با مخیر ساختن زن به قصد طلاق میان طلاق و ماندن، طلاق محقق نمی‌شود، اگرچه بنا بر قول درست‌تر خود زن فوراً طلاق را برگزیند.** دلیل این حکم همان است که گذشت و نیز فرموده امام صادق علیه السلام است که فرمود: «ما للناس والخیار، إنما هذا شیءٌ خصَّ الله به رسول الله صلی الله علیه و آله؛ مردم را با اختیار در امر طلاق چه کار! این، خصوصیتی است که خداوند فقط به رسولش صلی الله علیه و آله داده است».<sup>۲</sup>

**همچنین طلاق نمی‌تواند معلق بر شرط یا صفت باشد.** مراد از شرط، امری است که وقوع و عدم آن ممکن می‌باشد، مانند بازگشت مسافر و ورود او به منزل؛ و منظور از صفت، چیزی است که معمولاً وقوع آن حتمی است؛ مثل طلوع و غروب خورشید. این حکم مورد اتفاق فقهای امامیه است. البته بنابر قول قوی‌تر اگر برای شوهر تحقق شرط در وقت اجرای صیغه طلاق روشن باشد، طلاق صحیح است؛ مثل اینکه بگوید: «أنتِ طالق اگر طلاق به تو واقع شود» در حالی که می‌داند طلاق واقع می‌شود؛ زیرا در این حالت طلاق در واقع معلق نیست. اگر یک طلاق را با لفظی که بیش از یک طلاق را می‌رساند تفسیر کند، مانند اینکه بگوید: «أنتِ طالق ثلاثاً»، تفسیر، لغو بوده، یک طلاق واقع می‌شود؛ زیرا مقتضی، یعنی «أنتِ طالق» موجود و مانع مفقود است؛ چرا که عبارت اضافه‌شده به صیغه، تنها ضمیمه است و فقط طلاق را تأکید می‌کند و با آن منافات ندارد؛ و نیز در صحیح‌ه جمیل و غیر آن، از قول معصوم علیه السلام در مورد شخصی که زن خود را در یک مجلس سه طلاقه می‌کند آمده است: «چنین طلاق‌ی یک طلاق محسوب می‌شود».<sup>۳</sup>

### شرایط طلاق دهنده<sup>۴</sup>

۱. بلوغ؛ بنابر این طلاق کودک، حتی با اجازه ولی و بنابر قول درست‌تر اگرچه ده‌ساله باشد

صحیح نیست.

۲. عقل؛ بنابراین، طلاق مجنون دائمی مطلقاً و مجنون ادواری در حال جنون باطل است. اگر جنون شوهر متصل به زمان صغر باشد، ولی، یعنی پدر و جد پدری و اگر پدر و جد پدری نباشد یا جنون متصل به زمان صغر نباشد، حاکم می‌تواند به جای مجنون دائمی طلاق دهد، به شرط آنکه طلاق به مصلحت باشد؛ اما در مورد کودک چنین اختیاری وجود ندارد؛ زیرا زمان کودکی پایان می‌یابد و نقص حاصل از صغر در آن مدت برطرف می‌شود. در مورد جنون ادواری نیز وضع از این قرار است. ولی دسته‌ای از فقهای امامیه بی‌آنکه میان مجنون ادواری و دائمی فرق بگذارند، مطلقاً قائل به جواز طلاق ولی از طرف مجنون شده‌اند. همچنین ولی نمی‌تواند از جانب شخص مست یا بیهوش طلاق دهد؛ زیرا عذر ایشان در معرض برطرف شدن است.

۳. اختیار؛ بنابراین طلاق مُکَرَّه واقع نمی‌شود، همچنان که سایر تصرفات او مگر در موارد استثنایی چنین است. اکراه به وسیله تهدید شخص به انجام کارهایی که با توجه به ویژگی‌های تهدید شونده، به جان او یا کسی که در حکم خود او است مضرّ باشد حاصل می‌شود، به شرط آنکه تهدیدکننده قادر به انجام تهدید باشد و در این مورد به عرف مراجعه می‌شود.<sup>۱</sup>

۴. قصد انشاء؛ بنابراین عبارت شخص غافل، خواب و کسی که اشتباه کرده است اعتباری ندارد. تفاوت میان شخص غافل با کسی که اشتباه کرده است این است که در مورد اول، شخص اصلاً قصدی ندارد؛ ولی در فرض دوم، قصد طلاق زنی را دارد و از روی اشتباه زن دیگری را نام برده است.

### وکیل گرفتن در طلاق

می‌توان زن را برای طلاق خود، یا دیگری وکیل کرد؛<sup>۲</sup> چنان که می‌توان او را عهده‌دار انجام سایر قراردادها نمود؛ زیرا زن دارای اهلیت انجام عقد است؛ بنابراین بی‌اعتبار دانستن عبارت او در طلاق وجهی ندارد و این اشکال که اگر زن، خود را طلاق دهد، در حکم جمع

۱. ماده ۲۰۲ قانون مدنی: اکراه به اعمالی حاصل می‌شود که مؤثر در شخص باشعوری بوده و او را نسبت به جان یا مال یا آبروی خود تهدید کند به نحوی که عادتاً قابل تحمل نباشد. در این مورد اعمال اکراه‌آمیز سن و شخصیت و اخلاق و مرد یا زن بودن شخص باید در نظر گرفته شود.

۲. ماده ۱۱۳۸ قانون مدنی: ممکن است صیغه طلاق را به توسط وکیل اجرا نمود.

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۵، کتاب الطلاق، باب ۱۴ از ابواب مقدمات طلاق، ص ۲۹۱، ح ۲.

۲. همان، باب ۴۱ از ابواب مقدمات طلاق، ص ۳۳۹، ح ۱۸.

۳. همان، باب ۲۹ از ابواب مقدمات طلاق، ص ۳۳۹، ح ۳.

۴. ماده ۱۱۳۶ قانون مدنی: طلاق دهنده باید بالغ و عاقل و قاصد و مختار باشد.

از این رو جز با سبب صلاحیت‌دار پایان نمی‌پذیرد؛ و نیز به دلیل این که طلاق امری معین است و به ناچار موضوع معینی می‌طلبد و در اینجا چون موضوع وجود ندارد، طلاق واقع نمی‌شود.

## اقسام طلاق

### طلاق نامشروع [بدعی]

این طلاق عبارت است از:

- ۱ و ۲. طلاق زنی که در عادت و یا در نفاس است و مجوز صحت طلاق نیز وجود ندارد. منظور از مجوز، یکی از اموری است که قبلاً ذکر شد، یعنی: نزدیکی نکردن، باردار بودن و غایب بودن.
  ۳. طلاق در طهری که در آن با زن نزدیکی کرده است در حالی که زن، بالغ، غیر یائسه و بدون حمل است.<sup>۱</sup>
  ۴. سه طلاقه کردن بدون آنکه رجوع فاصله شود. البته حرمت طلاق در این مورد، به اجتماع سه طلاق می‌خورد و این با جواز بعضی از سه طلاق [یک طلاق] منافات ندارد.
- تمامی طلاق‌های فوق باطلند؛ ولی در مورد سه طلاق که بدون رجوع است، یک طلاق واقع می‌شود.

### طلاق سنی (به معنای اعم)

این طلاق سه قسم است و در برابر طلاق حرام قرار دارد:

#### ۱. طلاق بائن

- طلاق بائن شش مورد است که در آن، شوهر ابتدا حق رجوع ندارد:<sup>۲</sup> ۱. طلاق پیش از نزدیکی؛ ۲. طلاق یائسه؛ ۳. طلاق صغیره؛ ۴ و ۵. طلاق خلع و مبارات تا زمانی که زن نسبت به عوض رجوع نکرده است؛ ۶. سومین طلاق که بعد از دو بار رجوع واقع شده است.

۱. ماده ۱۱۴۱ قانون مدنی: طلاق در طهر مواقعه صحیح نیست مگر این که زن یائسه یا حامل باشد.  
 ۲. ماده ۱۱۴۵: در موارد ذیل طلاق بائن است: ۱- طلاقی که قبل از نزدیکی واقع شود. ۲- طلاق یائسه. ۳- طلاق خلع و مبارات مادام که زن رجوع به عوض نکرده باشد. ۴- سومین طلاق که بعد از سه وصلت متوالی به عمل آید اعم از این که وصلت در نتیجه رجوع باشد یا در نتیجه نکاح جدید.

میان موجب و قابل است، صحیح نیست؛ زیرا تغایر اعتباری به تنهایی کافی است و طلاق نیز قابل نیابت است و نایب هم خصوصیتی ندارد. همچنین این گفته پیامبر ﷺ که فرمود: «الطلاق یبذل من أخذ بالساق؛ طلاق تنها به دست شوهر است»<sup>۱</sup> با وکیل کردن زن در طلاق منافات ندارد؛ زیرا در فرض توکیل، اختیار زن برگرفته از اختیار شوهر است. افزون بر آن دلالت این حدیث بر حصر نیز ضعیف است.

### شرایط مُطَلَّقه

۱. زوجیت؛ از این رو طلاق نسبت به زن اجنبی واقع نمی‌شود، اگرچه آن را معلق بر نکاح کند.
  ۲. دائمی بودن؛ بنابراین طلاق نسبت به زن منقطعه محقق نمی‌شود.<sup>۲</sup>
  ۳. پاکی از عادت زنانگی و نفاس در صورتی که با زن نزدیکی شده باشد و باردار نباشد و شوهرش نزد او باشد.<sup>۳</sup> اما اگر یکی از این شرایط فراهم نباشد، یعنی با زن نزدیکی نشده باشد، یا باردار باشد - البته اگر قائل به امکان عادت زن در مدت بارداری شویم - یا شوهرش غایب باشد، طلاق دادن او صحیح است، اگرچه در عادت یا نفاس باشد. البته در اینجا مطلق غیبت شوهر برای صحت طلاق زن کافی نیست؛ بلکه غیبت خاصی مراد است.
- در مورد حد غیبتی که مجوز طلاق برای شوهر است اختلاف شده است که بهترین قول در این باره سپری شدن مدت زمانی است که در آن، شوهر علم یا ظن به انتقال زن از طهری که در آن با وی نزدیکی کرده به طهری دیگر پیدا می‌کند. همچنین شوهری که با وجود حاضر بودنش نمی‌تواند به دلیلی چون زندانی بودن و مانند آن از وضعیت زن مطلع شود، حکم غایب را دارد، همان‌طور که غایبی که می‌تواند از حال زن آگاه شود، یا هنوز مدت معتبر را سپری نکرده است، در حکم حاضر است.
۴. تعیین مطلقه، چه با لفظ و چه در قصد بنابر قول قوی‌تر؛ زیرا اصل، باقی ماندن نکاح است؛

۱. مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۸

۲. ماده ۱۱۳۹ قانون مدنی: طلاق مخصوص عقد دائم است و زن منقطعه به انقضاء مدت یا بذل آن از طرف شوهر از زوجیت خارج می‌شود.

۳. ماده ۱۱۴۰ قانون مدنی: طلاق زن در مدت عادت زنانگی یا در حال نفاس صحیح نیست مگر این که زن حامل باشد یا طلاق قبل از نزدیکی با زن واقع شود یا شوهر غایب باشد بطوری که اطلاع از عادت زنانگی بودن زن نتواند حاصل کند.

باردار، طلاق سنی به معنای خاص محقق نمی‌شود؛ زیرا همان‌طور که گذشت، این طلاق، مشروط به سپری شدن عده و ازدواج مجدد با زن است و عده حامل نیز با وضع حمل تمام می‌شود و پس از آن نیز زن، باردار نیست.

### طلاق بیمار

طلاق برای مرد مریض، مکروه است؛ زیرا در برخی روایات از آن نهی شده است که به سبب جمع این اخبار با روایاتی که صریحاً بر وقوع چنین طلاقی دلالت دارد، آن نهی حمل بر کراهت می‌شود.

حال اگر چنین کند، زن و شوهر در عده طلاق رجعی، مانند صورتی که مرد، مریض نیست از یکدیگر ارث می‌برند و در طلاق رجعی و بائن به دلیل وجود روایت و اجماع، زن تا یک سال از زمان وقوع طلاق از شوهر ارث می‌برد، به شرط این که شوهر دیگری نکرده و مرد نیز از آن بیماری بهبودی نیافته باشد؛ در غیر این صورت، بعد از تمام شدن عده در طلاق رجعی، حق ارث بردن ندارد، اگرچه شوهر در بین همان سال فوت کند.<sup>۱</sup>

### رجوع

رجوع به الفاظی مانند «رجوع کردم» و «برگشتم» و کارهایی مانند نزدیکی و بوسیدن و لمس از روی شهوت واقع می‌شود و مناسب است که رجوع، مقید به قصد رجوع گردد.<sup>۲</sup>

### عده

عده عبارت است از مدتی که در آن، زن از روی تعبد و یا برای آگاهی از این که باردار نیست، در انتظار به سر می‌برد.<sup>۳</sup>

۱. ماده ۹۴۴ قانون مدنی: اگر شوهر در حال مرض، زن خود را طلاق دهد و در ظرف یک سال از تاریخ طلاق به همان مرض بمرید زوجه از او ارث می‌برد اگرچه طلاق، بائن باشد، مشروط بر این که زن، شوهر نکرده باشد.

۲. ماده ۱۱۴۹ قانون مدنی: رجوع در طلاق به هر لفظ یا فعلی حاصل می‌شود که دلالت بر رجوع کند مشروط بر این که مقرون به قصد رجوع باشد.

۳. ماده ۱۱۵۰ قانون مدنی: عده عبارت است از مدتی که تا انقضای آن زنی که عقد نکاح او منحل شده است نمی‌تواند شوهر دیگری اختیار کند.

### ۲. طلاق رجعی

طلاق رجعی طلاقی است که در آن مرد حق رجوع دارد، خواه رجوع بکند، یا نکند.<sup>۱</sup>

### ۳. طلاق عدی

طلاق عدی طلاقی است که مرد، با فراهم بودن شرایط، زن را طلاق می‌دهد، سپس در مدت عده رجوع می‌کند و با زن نزدیکی نموده، آنگاه او را در طهری دیگر طلاق می‌دهد. «عدی» نامیدن این طلاق به جهت رجوع در عده است. همچنین لازمه تقسیم دو طلاق قبلی قرارگرفتن این طلاق، مغایرت این طلاق با آن دو است، در حالی که اخص از طلاق رجعی است؛ زیرا نه تنها از افراد آن، بلکه بارزترین فرد طلاق رجعی است؛ چرا که در طلاق عدی نیز رجوع در عده وجود دارد؛ بنابراین اگر مصنف ابتدا طلاق را به دو قسم بائن و رجعی تقسیم می‌نمود، سپس طلاق رجعی را به طلاق عدی و غیر عدی تقسیم می‌کرد، مناسب‌تر بود.

چنین زنی که طلاق عدی داده شده است پس از طلاق نهم بر مرد حرام ابدی می‌شود<sup>۲</sup> و قبل از طلاق نهم، در هر سه طلاق نیز حرام می‌شوند. در طلاق، بهتر است ابتدا مرد با رعایت شرایط صحت طلاق، زن را طلاق دهد و او را به حال خود واگذارد تا از عده خارج شود؛ سپس اگر مایل بود به عقد جدید با وی ازدواج نماید و همین‌طور تا آخر. این طلاق، «طلاق سنی به معنای خاص» است که در آن، هیچ‌گاه زن حرام ابدی نمی‌شود. علت بهتر بودن این طلاق، وجود روایاتی است که بر این امر دلالت دارد.<sup>۳</sup>

### طلاق زن باردار

زن باردار را می‌توان بیش از یک بار طلاق داد و در صورتی که پس از رجوع، با زن نزدیکی کرده باشد و آن‌گاه او را طلاق دهد، طلاق مزبور عدی می‌باشد؛ در غیر این صورت یعنی اگر پس از رجوع، نزدیکی نکرده باشد، طلاق سنی به معنای عام خواهد بود. ولی در مورد زن

۱. ماده ۱۱۴۴ قانون مدنی: در طلاق بائن برای شوهر حق رجوع نیست.

۲. ماده ۱۰۵۸ قانون مدنی: زن هر شخصی که به نه طلاق که شش‌تای آن عددی است مطلقه شده باشد بر آن شخص حرام مؤبد می‌شود.

۳. وسائل الشیعه، ج ۱۵، باب ۵ از ابواب اقسام الطلاق و احکامه، ص ۳۶۲، ح ۱-۳.

مورد شوهر تحقیق و جستجو می‌کند و مدت چهار سال از زمان طرح دعوی زن جستجو ادامه پیدا می‌کند؛ آنگاه خود حاکم مبادرت به طلاق دادن زن می‌کند،<sup>۱</sup> یا دستور می‌دهد که ولی مرد، او را طلاق دهد، و زن پس از طلاق، مطابق نظر مشهور میان فقهای امامیه عده وفات نگه می‌دارد.<sup>۲</sup>

پس از عده، دیگران می‌توانند با آن زن ازدواج نمایند. حال اگر مفقود، در زمان عده پیدا شود، بر هر کسی نسبت به زن مقدم است، گرچه حکم شده که این عده، عده وفات و زن بائنه است؛ زیرا روایت بر این مطلب دلالت دارد. اما اگر در زمان عده نیاید حقی نسبت به زن ندارد، خواه پس از آمدن، مشاهده کند زن در زوجیت دیگری بوده، یا آن که شوهر نکرده باشد.<sup>۳</sup> این حکم در صورت شوهر کردن زن، مورد اتفاق فقها و در فرض شوهر نکردن او، مطابق قول درست‌تر است؛ زیرا حکم شارع به جدایی، به تنهایی به منزله طلاق است، چه رسد به آنکه طلاق هم صورت گرفته باشد و حکم به تسلط مرد پس از قطع این سلطنت، به دلیل نیاز دارد و در اینجا چنین دلیلی وجود ندارد. وجه جواز مراجعه مرد در فرض اخیر، بطلان تصور مرگ شوهر است که سبب از بین رفتن آثار مترتب بر آن می‌شود.

بر امام لازم است که در طول مدت غیبت شوهر، در صورتی که زن صبر کند، و در مدت زمان جستجو، در صورتی که صبر نکند، نفقه او را از بیت‌المال تأمین نماید، به شرط آن که شوهر مالی نداشته باشد؛ در غیر این صورت حاکم مقدم بر بیت‌المال، از همان مال خرج نفقه زن می‌کند.

### احکام طلاق

۱. نفقه دادن به زن در عده طلاق رجعی به شرط عدم نشوز زن پیش از طلاق و نیز در طول عده، به همان ترتیبی که از جهت شرایط، مقدار و کیفیت در اصل نکاح وجود داشته است

۱. ماده ۱۰۲۹ قانون مدنی: هرگاه شخصی چهار سال تمام غایب مفقوداً باشد، زن او می‌تواند تقاضای طلاق کند در این صورت با رعایت ماده ۱۰۲۳ حاکم او را طلاق می‌دهد.

۲. ماده ۱۱۵۶ قانون مدنی: زنی که شوهر او غایب مفقود الاثر بوده و حاکم او را طلاق داده باشد باید از تاریخ طلاق، عده وفات نگاهدارد.

۳. ماده ۱۰۳۰ قانون مدنی: اگر شخص غایب پس از وقوع طلاق و قبل از انقضای مدت عده مراجعت ننماید نسبت به طلاق، حق رجوع دارد ولی بعد از انقضای مدت مزبور حق رجوع ندارد.

زنی که شوهرش با او نزدیکی نکرده است عده طلاق و فسخ نکاح ندارد؛ ولی باید عده وفات را که چهار ماه و ده روز است نگه دارد؛<sup>۱</sup> زیرا خداوند در قرآن می‌فرماید: «وَالَّذِينَ يَتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا؛ کسانی از شما که فوت می‌کنند باید زن‌های ایشان که باقی مانده‌اند چهار ماه و ده روز عده نگه دارند».<sup>۲</sup>

در بقیه مواردی که زن و شوهر از هم جدا می‌شوند، عده زنی که به طور منظم عادت می‌شود و با او نزدیکی شده، سه طهر است.

عده زنی که در سن عادت است، ولی به طور متعارف عادت زنانگی نمی‌شود، سه ماه است.<sup>۳</sup> عده زنی که باردار است، در غیر مورد وفات، وضع حمل است، اگرچه جنین به صورت علّقه باشد<sup>۴</sup> و در عده وفات، طولانی‌ترین مدت بین وضع حمل و چهار ماه و ده روز ملاک است.<sup>۵</sup>

بر زن شوهر مرده، در تمام مدت عده «جدا»، یعنی ترک زینت واجب است و چگونگی آن با توجه به اختلاف شهرها و زمان‌ها و آداب و رسوم مردم، متفاوت است. ولی بر چنین زنی رعایت نظافت حرام نیست.

### طلاق غایب مفقود الاثر

اگر از شوهری که مفقود الاثر است خبری نرسد و همسر وی کسی را داشته باشد که نفقه‌اش را بدهد، زن باید تا وقتی که شوهرش پیدا شود یا مرگ او یا امری که حکم فوت را دارد ثابت گردد، منتظر بماند و در صورتی که ولیّی که خرجی او را بدهد نداشته باشد و کسی هم به رایگان اقدام به این کار نکند، اگر صبر کند که هیچ و اگر نزد حاکم طرح دعوی نماید، حاکم در

۱. ماده ۱۱۵۵ قانون مدنی: زنی که بین او و شوهر خود نزدیکی واقع نشده و همچنین زن یائسه نه عده طلاق دارد و نه عده فسخ نکاح، ولی عده وفات در هر دو مورد باید رعایت شود.

۲. بقره: ۲۳۴

۳. ماده ۱۱۵۱ قانون مدنی: عده طلاق و عده فسخ نکاح سه طهر است مگر این که زن با اقتضای سن، عادت زنانگی نبیند که در این صورت عده او سه ماه است.

۴. ماده ۱۱۵۳ قانون مدنی: عده طلاق و فسخ نکاح و بذل مدت و انقضای آن در مورد زن حامله تا وضع حمل است.

۵. ماده ۱۱۵۴ قانون مدنی: عده وفات چه در دائم و چه در منقطع در هر حال چهار ماه و ده روز است مگر این که زن حامل باشد که در این صورت عده وفات تا موقع وضع حمل است مشروط بر این که فاصله بین فوت شوهر و وضع حمل از چهار ماه و ده روز بیشتر باشد والا مدت عده همان چهار ماه و ده روز خواهد بود.

واجب است.<sup>۱</sup>

۲. خروج از منزل مشترک بر زن حرام است<sup>۲</sup> و اگر آن منزل در شأن زن نباشد، می تواند مسکن مناسبی را درخواست نماید. بنابر نظر قوی تر، در حرمت خروج تفاوتی بین توافق زن و شوهر بر خروج و عدم آن وجود ندارد؛ زیرا خروج از منزل در این مورد، برخلاف زمان زوجیت که حقی متعلق به دو طرف است، از مصادیق حقوق الهی است و پروردگار متعال در قرآن کریم می فرماید: «لَا تَخْرُجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ» زنان مطلقه را از خانه هایشان بیرون نکنید و ایشان خود نیز از آنها بیرون نروند.<sup>۳</sup>

۳. همان طور که خارج شدن از منزل بر زن حرام است، اخراج زن نیز بر مرد حرام است، مگر آنکه مرتکب خلاف آشکاری شود که دارای حد است، یا آن که خانواده شوهر را با گفتار و کردار خود مورد انذیت قرار دهد که در فرض اول، زن برای اجرای حد بیرون برده می شود و سپس فوراً به آنجا باز گردانده می شود و در مورد دوم، او را به منزل دیگری که مناسب حال او است می برند.

۴. در طلاق بائن، زن حق نفقه ندارد، مگر آنکه باردار باشد که در این صورت حق نفقه و مسکن را تا زمان وضع حمل خواهد داشت؛ زیرا خداوند تعالی در قرآن می فرماید: «وَإِنْ كُنَّ أُولَاتٍ حَمْلٌ فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ حَتَّى يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ» اگر زنان مطلقه باردار باشند، باید تا زمان وضع حمل ایشان، نفقه آنها را بپردازید.<sup>۴</sup> بدون تردید قراردادادن نفقه به خاطر حمل است؛ ولی در اینکه به حمل تعلق دارد یا به زن، دو نظر است که قول اشهر، تعلق آن به حمل است.

۵. عده زن شخص حاضر، از زمان تحقق سبب عده، مانند طلاق یا فسخ نکاح آغاز می شود، حتی اگر از آن آگاه نبوده باشد و عده زوجه شخص غایب در فرض فوت شوهر، از زمان رسیدن خبر فوت آغاز می شود، حتی اگر فوت او شرعاً ثابت نشده باشد. اما تنها پس از ثبوت شرعی مرگ می تواند ازدواج مجدد نماید و عده چنین زنی در صورت وقوع طلاق از هنگام طلاق است.

۱. ماده ۱۱۰۹: نفقه مطلقه رجعیه در زمان عده بر عهده شوهر است مگر این که طلاق در حال نشوز واقع شده باشد لیکن اگر عده از جهت فسخ نکاح یا طلاق بائن باشد زن حق نفقه ندارد مگر در صورت حمل از شوهر خود که در این صورت تا زمان وضع حمل حق نفقه خواهد داشت.

۲. تبصره ۴ ماده واحده قانون اصلاح مقررات مربوط به طلاق (مصوب ۷۱/۸/۲۸ مجمع تشخیص مصلحت نظام): در طلاق رجعی، گواهی کتبی اسکان زوجه مطلقه در منزل مشترک تا پایان عده الزامی است....

۳. طلاق: ۱

۴. طلاق: ۶

# خلع و مبارات

## خلع<sup>۱</sup>

خلع، طلاق در مقابل عوضی است که مقصود عقلا است و از ناحیه شوهر الزام آور می باشد. صیغه طلاق خلع چنین است که مرد می گوید: «خَلَعْتُكَ عَلَى كَذَا؛ تو را در برابر فلان چیز، طلاق خلع دادم». یا: «أَنْتِ مُخْتَلَعَةٌ عَلَى كَذَا؛ تو در برابر فلان چیز، طلاق خلع داده شدی». یا: «خَلَعْتُ فَلَانَةً عَلَى كَذَا؛ فلانی را در برابر فلان چیز طلاق خلع دادم». یا «هِيَ مُخْتَلَعَةٌ عَلَى كَذَا؛ آن زن در برابر فلان چیز، طلاق خلع داده شده است»؛ سپس بنابر قول قوی تر، فوراً صیغه طلاق را به دنبال آن می آورد و می گوید: «فَأَنْتِ طَالِقٌ».

در صورتی که آوردن صیغه طلاق را پس از صیغه خلع لازم دانستیم، خلع بدون تردید از اقسام طلاق محسوب می شود؛ ولی بنابر قول دیگر، در اینکه خلع فسخ است یا طلاق، دو نظر وجود دارد که درست ترین آن دو، طلاق بودن خلع است؛ در نتیجه پس از سومین طلاق خلع، مُحْلَل لازم است و بنابر هر دو قول، باید پس از خلع بدون آنکه زمان زیادی فاصله شود، قبول زن به آن ضمیمه گردد و یا پیش از اجرای صیغه خلع، زن به همان ترتیب درخواست طلاق خلع کرده باشد.

اگر مرد، به طلاق با عوض مبادرت کند و بگوید: «أَنْتِ طَالِقٌ عَلَى كَذَا» آوردن لفظ خلع لزومی ندارد به شرط آنکه قبل از آن، زن چنین امری را درخواست کرده باشد، یا بعداً آن را قبول نماید، و چنین طلاقی اثر خلع را دارد و به آنچه که خلع به آن نیازمند است، مانند کراهت یک

۱. ماده ۱۱۴۶ قانون مدنی: طلاق خلع آن است که زن بواسطه کراهتی که از شوهر خود دارد در مقابل مالی که به شوهر می دهد طلاق بگیرد اعم از این که مال مزبور عین مهر یا معادل آن و یا بیشتر و یا کمتر باشد.

طرفه زن از شوهر، نیازی نخواهد بود؛ زیرا چنین عملی، طلاق در مقابل عوض است؛ نه خلع.

## عوض و احکام آن

هر چه را که بتوان مهر قرار داد، می‌توان عوض طلاق خلع قرارداد و عوض خلع، مقدار معینی ندارد؛ بنابراین می‌تواند بیش از آن چیزی باشد که به عنوان مهر، یا غیر آن، از طرف شوهر به زن رسیده است؛ زیرا در خلع، کراهت، تنها از طرف زن است؛ بنابراین بر ضرر زن، سقفی برای عوض تعیین نمی‌شود.

دادن عوض توسط زن یا وکیل او که از مال زن به شوهر می‌پردازد، یا کسی که با اذن زن ضامن آن می‌شود صحیح است؛ به این ترتیب که ضامن به شوهر می‌گوید: «همسرت را در مقابل یکصد درهم طلاق بده و من ضامن آن هستم». به مورد اخیر اشکال شده است که این ضامن، ضمان چیزی است که هنوز بر ذمه [مضمون عنه] نیامده است؛ ولی باید گفت که در مواردی این ضمان پذیرفته شده است؛ مثلاً در آنجا که مسافر کشتی به صاحب کالا می‌گوید: کالای خود را به دریا بیفکن؛ من، خود ضامن آن هستم» و بنابر قولی، ضمان ساختمانی که مشتری می‌سازد، یا درختی که می‌کارد، در صورتی که احتمال داده می‌شود حق دیگران به زمین تعلق گرفته باشد، از این قبیل است. همچنین گرفتن براثت ذمه توسط پزشک قبل از معالجه از این موارد می‌باشد.

در مورد صحت بذل از سوی کسی که به رایگان از مال خود آن را می‌پردازد، دو نظر است که نظر درست‌تر، عدم صحت آن است؛ زیرا خلع از قراردادهای معاوضی است؛ از این رو مانند بیع پرداخت عوض جز از طرف مالک معوض جایز نیست؛ همچنین خداوند متعال در قرآن عوض را به زن اضافه کرده، می‌فرماید: «فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ»<sup>۱</sup> نسبت به فدیهای که زن می‌پردازد، بر زوجین ایرادی نیست. البته چون بذل وکیل و ضامن با اذن زن است، حکم بذل خود زن را دارد؛ ولی بذل متبرع، داخل در اصل عدم صحت بذل غیر زن باقی می‌ماند و اصل نیز بقاء نکاح تا تحقق مبطل آن است. اما وجه صحت بذل از سوی متبرع آن است که بر عمل وی فدیهدادن صدق می‌کند و انجام آن نیز از طرف بیگانه جایز است؛ چنان که جعاله از طرف او نسبت به انجام کاری برای دیگری درست است، حتی اگر آن کار.

طلاق باشد.

اگر عوض معین بذل شده، قبل از قبض شوهر تلف شود، زن ضامن مثل یا قیمت آن است؛ خواه خودش از روی اختیار آن را تلف کند، یا با آفتی سماوی تلف شود و یا بیگانه‌ای آن را تلف نماید. البته در فرض اخیر، شوهر میان رجوع به زن و بیگانه مخیر است و در صورت مراجعه به زن، او نیز به بیگانه مراجعه می‌کند، به شرط آن که آن را بدون اذن زن اتلاف کرده باشد و هرگاه عوض، معیوب شود، شوهر مستحق ارش آن است.

همچنین اگر معلوم شود حق دیگران به عوض تعلق گرفته است، زن ضامن است؛ ولی خلع باطل نمی‌شود؛ زیرا اصل، صحت قراردادهای است و معاوضه در اینجا، برخلاف بیع، حقیقی نیست؛ بنابراین باطل شدن عوض معین، موجب بطلان آن نمی‌شود؛ بلکه با ضامن شدن زن نسبت به مثل یا قیمت، جبران می‌شود.

## شرایط خلع و احکام آن

خلع، تنها در صورت تنفر زن از شوهر صحیح است؛ بنابراین اگر در حالی که زن منزجر نمی‌باشد او را طلاق دهد، بذل، باطل و طلاق تنها از جهت بذل به صورت رجعی واقع می‌شود؛ اما ممکن است این طلاق از جهات دیگری مانند غیر مدخوله بودن زن یا طلاق سوم بودن آن، بائن باشد.

اگر زن را مجبور به پرداخت عوض کند، کار حرامی مرتکب شده؛ زیرا او را به ناحق مجبور کرده است و به دلیل بذل عوض از سوی زن، مالک آن نمی‌شود؛ زیرا تصرفات مکره، جز در موارد استثنایی، باطل است و چنین طلاق رجعی است.

البته اگر از زن خلاف آشکاری سر بزنند که عبارت از زنا و بنا به قولی هر کاری است که موجب یکی از انواع حد است و طبق گفته‌ای دیگر هر گناهی است که مرتکب شود، شوهر می‌تواند او را عضل کند، یعنی وی را از تمام یا قسمتی از حقوقش محروم کند، بدون آنکه از او جدا شود تا او خود اقدام به پرداخت فدیهد نماید؛ زیرا خداوند می‌فرماید: «وَلَا تَغْضَلُوهُنَّ لِيَتَذَهَبُوا بَعْضُ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيَّنَةٍ» زنان را از حقوق خود محروم نکنید تا قسمتی از آنچه را به ایشان داده‌اید باز ستانید مگر آن که خلافی آشکار مرتکب شوند»<sup>۱</sup> و

شوهر به زن بیشتر باشد؛ زیرا در خلع، تنها زن کراهت دارد؛ از این رو افزون بودن عوض خلع بر مقدار مهر جایز است.

۳. حتی اگر در خلع قائل شویم که آوردن صیغه طلاق به دنبال آن لازم نیست، در مبارات مطابق قول مشهور - بلکه تا آنجا که می‌دانیم مخالفی هم در مسأله وجود ندارد، به طوری که دسته‌ای از فقها بر این امر ادعای اجماع کرده‌اند - حتماً باید پس از صیغه مبارات، صیغه طلاق آورده شود و در این صورت صیغه مبارات چنین است: «بَارَأْتُكَ عَلَى كَذَا، فَأَنْتَ طَالِقٌ؛ در برابر فلان عوض، از تو جدا می‌شوم؛ پس تو طلاق داده شده‌ای».

۴. در صیغه مبارات لازم نیست تنها لفظ «مبارات» به کار رود؛ بلکه با کنایات دال بر آن نیز واقع می‌شود، مانند: «فَاسْخَتْكَ عَلَى كَذَا؛ در برابر فلان مال، نکاح با تو را فسخ کردم»، یا «أُبْشِكَ عَلَى كَذَا؛ در برابر فلان عوض از تو جدا شدم»؛ زیرا جدایی در مبارات، با صیغه طلاق که صریح در طلاق است حاصل می‌شود؛ برخلاف خلع که مطابق قول مختار نیازی به صیغه طلاق ندارد.

تمامی شرایط طلاق، در خلع و مبارات نیز معتبر است، مانند بلوغ، عقل، قصد و اختیار شوهر، و نیز در طهر غیر مواقعه بودن زن در صورتی که با او نزدیکی شده باشد، و باردار و یائسه نیز نباشد و شوهر نیز نزد او حاضر یا در حکم حاضر باشد و نیز سایر شرایط لازم.

روشن است که استثنای پس از نهی دلالت بر جواز دارد. همچنین وقتی زن زنا می‌کند، شوهر از این که زن، فرزند مرد دیگری را به او ملحق کند و فراش او را فاسد نماید و حدود خدا را در حق او رعایت نکنند در امان نیست؛ از این رو داخل در این گفته خداوند می‌شود که می‌فرماید: «فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يَفْقَهُمَا حَدُودَ اللَّهِ فَلَاحْجَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ؛ اگر بیم آن دارید که زن و شوهر حدود الهی را مراعات نکنند، پس در آنچه که زن فدیة می‌دهد بر ایشان باکی نیست».<sup>۱</sup>

بعد از وقوع خلع، تا زمانی که زن رجوع به عوض نکرده است، شوهر حق رجوع به زن را ندارد و زن تا وقتی که در عده است می‌تواند رجوع به عوض نماید.<sup>۲</sup> به شرط آن که عده بر او لازم باشد؛ در غیر این صورت اگر عده او تمام شود، یا اصلاً عده نداشته باشد، مثل آنکه با او نزدیکی نشده باشد یا غیر بالغ و یا یائسه باشد، به هیچ وجه حق رجوع به عوض را ندارد.

اگر زن در جایی که حق رجوع دارد، به عوض مراجعه نماید، طلاق خلع به طلاق رجعی تبدیل می‌شود و احکام طلاق رجعی، مانند وجوب نفقه و حرمت ازدواج با خواهر زن و حرمت ازدواج با زن چهارم بر آن مترتب می‌شود و شوهر نیز اگر بخواهد می‌تواند به زن رجوع کند، به شرط آنکه عده باقی باشد و مانعی در برابر رجوع او وجود نداشته باشد، مثل آن که قبل از رجوع زن به عوض، شوهر با خواهر زن خود یا زن چهارم ازدواج کرده باشد، البته به این شرط که این امور را قبل از تمام شدن عده تجویز نماییم.

## مُبارات<sup>۳</sup>

مبارات در شرایط و احکام، مانند خلع است و تنها در موارد زیر با آن تفاوت دارد:

۱. مبارات، فرع انزجار هر یک از زن و شوهر از دیگری است. بنابراین اگر تنها یکی از آن دو از دیگری تنفر داشته باشد، یا آن که هیچ کدام متنفر نباشد، نمی‌توان با لفظ مبارات آن را واقع نمود.

۲. در مبارات، برخلاف طلاق خلع، عوض نمی‌تواند از مهریه پرداخت شده به وسیله

۱. بقره: ۲۲۹

۲. ماده ۱۱۴۵ قانون مدنی: در موارد ذیل طلاق بائن است: ... ۳. طلاق خلع و مبارات مادام که زن رجوع به عوض نکرده باشد....

۳. ماده ۱۱۴۷ قانون مدنی: طلاق مبارات آن است که کراهت از طرفین باشد، ولی در این صورت عوض باید زاید بر میزان مهر نباشد.



# ظهار

ظهار / ۵۰۱

بگوید: «تو نسبت به من تا شش ماه به منزله پشت مادرم هستی»؛ زیرا آیات و روایات مربوط به ظهار، عام هستند و این مورد را نیز در بر می‌گیرند؛ همچنین ظهار مانند سوگند است که می‌تواند همراه با مدت باشد.

## شرایط ظهار

۱. حضور دو شاهد عادل که صیغه را بشنوند؛ همان‌طور که در طلاق لازم است؛
۲. پاک‌بودن زن از عادت زنانگی و نفاس، به شرط این که مانند طلاق، شوهر حاضر یا در حکم حاضر باشد؛
۳. در طهر غیر مواقعه‌بودن زن؛
۴. اهلیت داشتن مرد، به اینکه بالغ و عاقل باشد و نیز دارای قصد انشاء باشد و روایت شده است که وقوع نزدیکی نیز شرط است.

## احکام ظهار

با رجوع از ظهار که عبارت از اراده نزدیکی با زن است کفاره واجب می‌گردد؛ البته مراد این نیست که به سبب اراده نزدیکی، وجوب کفاره مستقر شود، بلکه به این معنا است که با وجود ظهار، نزدیکی حرام می‌باشد، مگر آن که مرد کفاره بدهد؛ بنابراین اگر قصد نزدیکی کرد ولی نزدیکی نمود و سپس تصمیم وی عوض گردید و زن را طلاق داد، کفاره از او ساقط است. اگر با تحقق حرمت، قبل از دادن کفاره از روی عمد با زن نزدیکی کند، باید دو کفاره بدهد؛ یکی به جهت نزدیکی و دیگری به دلیل ظهار. البته بر فراموشکار کفاره لازم نیست؛ اما در مورد جاهل دو وجه است که منشأ این دو وجه این است که از طرفی شخص جاهل، عمداً ظهار کرده است و از طرف دیگر، عذر جاهل در موارد مشابه بسیاری پذیرفته شده است. اگر پیش از دادن کفاره ظهار چند بار نزدیکی کند، فقط یک کفاره که کفاره نزدیکی است تکرار می‌شود و کفاره ظهار تکرار نمی‌گردد.

اگر زنی را که ظهار کرده است به طلاق بائن یا رجعی طلاق دهد و مدت عده نیز به سر آید، ازدواج و نزدیکی با آن زن بدون دادن کفاره بر مرد حلال است.

پیش از نزدیکی، واجب است ابتدا کفاره دهد؛ زیرا خداوند می‌فرماید: «مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا»؛

منظور از ظهار در اینجا این است که شخص، زنی را که در نکاح دارد، به پشت زنی که از جهت نسب یا رضاع و بنا به گفته‌ای از نظر سبب بر او حرام ابدی است تشبیه کند. ظهار حرام است، اگرچه احکامی بر آن مترتب می‌گردد.

**صیغه ظهار چنین است:** «هی - یا اُنْتِ، یا هذه، یا فُلَانَةٌ عَلَيَّ كَظَّهَرُ أُمِّي یا أُخْتی یا بَنْتی؛ او - یا تو، یا این زن، یا فلانی، به منزله پشت مادر، یا خواهر، یا دختر من است». تشبیه زن به پشت سایر زنانی که بر مرد حرام هستند نیز گرچه مطابق قول مشهورتر از خویشان رضاعی باشند همین حکم را دارد. به کار بردن لفظی غیر از «ظَّهَر» که بر سایر اندام‌های بدن دلالت می‌کند، تأثیری ندارد، مثل اینکه به همسر خود بگوید: «تو مثل شکم مادرم یا دست او هستی»؛ زیرا اصل، جواز است و نیز به این دلیل که هیچ لفظی موجب تحریم نمی‌شود، مگر آنچه که دلیلی آن را خارج کند. همچنین ظهار با تشبیه به پدر، یا زن بیگانه یا خواهر زن محقق نمی‌شود؛ زیرا حرمت خواهر زن، ابدی نیست؛ چنان که ظهار زن نسبت به شوهر نیز صحیح نمی‌باشد. دلیل مسأله در تمامی این موارد، اصل عدم تحریم است و این که حرمت از احکام شرعی و محدود به مورد خود است.

ظهار فقط به صورت منجز واقع می‌شود و بنا به گفته‌ای تعلیق آن بر شرط، یعنی امری که تحقق و عدم تحقق آن در حال حاضر ممکن می‌باشد صحیح است و نمی‌توان آن را به وصف که عبارت از امری است که به طور حتم در حال حاضر محقق نمی‌شود، ولی وقوع آن در آینده قطعی است، مانند سپری شدن فلان ماه معلق نمود و این گفته، قوی است.

**قول درست‌تر آن است که قرار دادن مدت برای ظهار درست است؛** مانند این که شوهر به زن

# ایلاء

پیش از آنکه با هم نزدیکی نمایند.<sup>۱</sup> اگر شوهر در رجوع ازظهار یا دادن کفاره تأخیر کند، زن می‌تواند نزد حاکم از او شکایت نماید؛ حاکم نیز از ابتدای طرح دعوا، سه ماه به او مهلت می‌دهد تا کفاره بدهد و ازظهار رجوع نماید، به این معنی که ابتدا [نیت] رجوع کند و سپس کفاره دهد، همان‌طور که گذشت، یا آن که زن را طلاق بدهد و اگر از انجام یکی از این دو کار خودداری کند، حاکم پس از مدت مزبور، وی را به انجام آن مجبور می‌سازد.

## صیغه و شرایط ایلاء

ایلاء مانند مطلق سوگند جز به نام الله که اختصاص به پروردگار دارد یا غالباً در مورد خداوند به کار می‌رود منعقد نمی‌شود و با اسامی دیگر محقق نمی‌گردد؛ زیرا ایلاء، سوگندی مخصوص است و پیامبر اکرم ﷺ فرموده‌اند: «من كان حالفاً فليحلف بالله تعالى أو فليصمت؛ هر کس قصد قسم خوردن دارد باید به خدا قسم یاد کند یا سکوت اختیار نماید»<sup>۱</sup> و نیت ایلاء به تنهایی کافی نیست؛ بلکه باید تلفظ شود، خواه به زبان عربی و یا غیر آن. مورد سوگند که در اینجا نزدیکی از جلو است باید با عبارت صریح بیان شود. و اگر کنایه آورده، بگوید: «سر من و تو بر یک بالین جمع نمی‌شود» و ایلاء را قصد کند، بنابر قول شیخ طوسی ایلاء محقق می‌شود؛ ولی نظر مشهورتر، عدم وقوع ایلاء به دلیل اصالت حلیت است.

مطابق یکی از دو نظر که مشهورتر است، ایلاء باید معلق بر شرط و صفت نباشد؛ زیرا اصل، عدم تحقق ایلاء جز در مورد اتفاقی می‌باشد و آن، خالی بودن ایلاء از شرط و صفت است. اگر ایلاء را در قالب سوگند درآورد و مثلاً به زن خود بگوید: «اگر چنین کنی، به خدا سوگند با تو نزدیکی نخواهم کرد!» یا آنکه به انجام طلاق سوگند خورده، بگوید: «اگر با تو

۱. برای دیدن روایات این حکم، ر.ک: وسائل الشیعه، ج ۱۵، باب ۳ از ابواب الایلاء، ص ۵۳۶ و ۵۳۷، ح ۲-۱.

نزدیکی کردم، همسر دیگرم مطلقه باشد»، ایلاء واقع نمی‌شود؛ زیرا در اینجا سوگند به غیر نام الله است.

ایلاء کننده باید اهلیت لازم به سبب بلوغ و عقل را داشته و دارای اختیار و قصد باشد.

## احکام ایلاء

بعد از تحقق ایلاء با رعایت شرایط آن، زن می‌تواند در صورت خودداری شوهر از نزدیکی، نزد حاکم طرح دعوا نماید. حاکم نیز چهار ماه به شوهر مهلت می‌دهد؛ سپس او را به بازگشت که همان نزدیکی از جلو است و یا طلاق مجبور می‌سازد. البته قاضی شوهر را به انجام یکی از این دو کار به طور معین وادار نمی‌کند؛ بلکه وی را میان آن دو مخیر می‌گذارد.

اگر شوهر به مدت معینی بیش از چهار ماه ایلاء نماید و دفع الوقت کند و یکی از دو کار مذکور را انجام ندهد تا این مدت سپری گردد، حکم ایلاء ساقط می‌شود؛ زیرا سوگند با تمام شدن مدّت آن منحل می‌شود.

هر زمان که ایلاءکننده مبادرت به نزدیکی کند، باید کفاره بدهد؛ خواه این نزدیکی در مهلت تعیین شده از سوی دادگاه صورت پذیرد، یا آن که پیش از آن محقق شده باشد، البته در صورتی که ابتدای مهلت را از زمان طرح دعوا بدانیم و یا آنکه بعد از مهلت مزبور اقدام به نزدیکی کرده باشد؛ زیرا در تمامی این موارد، شکستن سوگند تحقق یافته است.

مطابق قول مشهور، مهلت ایلاء، مانند ظهار از ابتدای طرح دعوا محاسبه می‌شود؛ زیرا تعیین آن به دست حاکم است و قبل از آن را در بر نمی‌گیرد و نیز به این دلیل که تعیین مدت، حق زن و متوقف بر مطالبه وی می‌باشد. همچنین قبل از تحقق سبب، اصل آن است که تسلطی بر شوهر به شکل زندانی کردن و غیر آن وجود ندارد.

با طلاق بائن، حکم ایلاء از بین می‌رود؛ زیرا زن از زوجیت خارج می‌شود و با تکرار سوگند، کفاره تکرار نمی‌شود، خواه این کار به قصد تأکید باشد و یا تأسیس؛ مگر آن که زمان‌ها، یعنی زمان ایلاء که همان مدتی است که بر ترک نزدیکی در آن سوگند خورده است، نه زمان اجرای صیغه، متفاوت باشد.

## لعان<sup>۱</sup>

لعان عبارت از مباحله میان زن و شوهر برای برطرف کردن حدّ قذف، یا به منظور نفی ولد است که با الفاظی مخصوص و در برابر حاکم صورت می‌پذیرد.

### اسباب لعان

۱. نسبت زنا دادن از جلو یا پشت به زوجه محصنه که با او نزدیکی شده است، همراه با ادعای دیدن زنا و گفته شده است که علاوه بر آنچه گذشت، نبودن بیّنه مؤثبت زنا نیز شرط است. از این رو اگر شوهر بیّنه داشته باشد، لعانی در کار نخواهد بود؛ زیرا در قرآن کریم این امر متوقف بر نبودن شهود شده است. مراد از «محصنه» در اینجا، زن پاکدامن است؛ بنابراین اگر زنی را که مشهور به زنا است قذف نماید، نه حدّ دارد و نه لعان واقع می‌گردد؛ بلکه تنها تعزیر می‌شود.

قذف جز با دیدن زنا جایز نیست تا آن که لعان بر آن مترتب شود؛ زیرا لعان، شهادت و یا در حکم شهادت است و با شایع شدن، یا گمان غالب داشتن به آن نمی‌توان اقدام به لعان نمود؛ چه آن که در زنا نمی‌توان به این امور اعتماد کرد.

۲. انکار فرزندی که در فراش زوج و با فراهم بودن شرایط لازم به دنیا آمده است که پیش از این گذشت. این شرایط عبارت‌اند از این که طفل حداقل پس از شش ماه از زمان نزدیکی متولد شده باشد و حداکثر مدت معتبر در بارداری سپری نشده باشد و شوهر با آن زن در عقد دائم نزدیکی کرده باشد.<sup>۲</sup> بنابراین قول قوی‌تر، اگر شوهر هنگام ولادت طفل سکوت اختیار کرده

۱. ماده ۱۰۵۲ قانون مدنی: تفریقی که با لعان حاصل می‌شود موجب حرمت ابدی است.

۲. ماده ۱۱۵۸ قانون مدنی: طفل متولد در زمان زوجیت ملحق به شوهر است، مشروط بر این که از تاریخ نزدیکی تا زمان تولد کمتر از شش ماه و بیشتر از ده ماه نگذشته باشد.

باشد و او را نفی نکرده باشد، همچنان می‌تواند او را انکار نماید؛ زیرا سکوت اعم از اقرار است و دلالتی بر خصوص انکار ندارد، به شرط آنکه پیش از آن به طور صریح یا ضمنی اقرار به فرزندی او نکرده باشد.<sup>۱</sup>

اگر شوهر، همسر خود را قذف و طفل را نفی کند و در مورد زنای او بینه آورد، حد قذف به واسطه بینه از او ساقط می‌شود؛ ولی طفل جز از راه لعان از وی نفی نمی‌شود؛ زیرا طفل، به سبب فراش به مرد ملحق شده است، اگر چه مادرش زنا داده باشد. حال اگر بینه‌ای اقامه نکند، باید برای نیل به هر دو مقصود فوق، به لعان تمسک کند. اما آیا در اینجا به یک لعان بسنده می‌شود یا خیر؟ دو وجه است؛ زیرا از طرفی لعان در حکم شهادت یا سوگند است که نسبت به هر دو امر موضوع دعوا کفایت می‌کند؛ و از طرفی تنها اسباب متعدد است که آثار متعددی به بار می‌آورد، مگر موردی که با دلیل از این قاعده خارج شود.

لعان‌کننده باید دارای اهلیت ناشی از بلوغ و عقل باشد. لعان شخص لال با اشاره‌ای که بیانگر مقصود باشد صحیح است، به شرط آن که آگاهی او از لعان ممکن باشد؛ چنان که آوردن شهود و خوردن سوگند و اقرار و سایر احکام از سوی لال درست است و نیز به این دلیل که آیه قرآن عمومیت دارد.

در صورت آگاهی از فراهم‌نبودن شرایط الحاق، نفی ولد بر صاحب فراش، چه در ازدواج دائم و چه موقت، واجب است و در این صورت باید لعان نماید؛ ولی بدون چنین علمی نفی ولد بر او حرام است، حتی اگر به واسطه زنای مادر آن طفل یا کار دیگری گمان برد که فرزند به او تعلق ندارد، یا این که خصوصیات طفل با او متفاوت باشد.

### شرایط طرف لعان

زنی که لعان می‌شود باید اهلیت داشته و کر و لال نباشد و همسر دائمی مرد باشد. بنابراین نسبت به زن منقطعه لعان واقع نمی‌شود؛ زیرا فرزند چنین زنی با نفی شوهر، بدون نیاز به لعان نفی می‌شود، مگر آن که اقدام به لعان، برای سقوط حد قذف باشد. همچنین در این که آیا مدخوله‌بودن زن دائمی یا موقت در تحقق لعان شرط است یا نه دو قول است. منشأ این

اختلاف از یک طرف عموم آیه قرآن است و از طرف دیگر تخصیص این آیه به روایت محمد بن مضارب است. البته سند این روایت ضعیف است؛ بنابراین تخصیص آیه به آن ثابت نیست؛ ولی تحقق لعان نیز به طور مطلق و برای هر زنی مشکل است؛ زیرا اساساً فرزند زنی که شوهر با او نزدیکی نکرده است به شوهر ملحق نمی‌شود؛ پس چطور ممکن است که نفی او متوقف بر لعان باشد!

### تشریفات لعان

۱. لعان باید نزد حاکم که در اینجا مراد، امام معصوم<sup>علیه السلام</sup> است و یا شخص منصوب از طرف امام<sup>علیه السلام</sup> انجام شود؛

۲. شوهر چهار بار خداوند را گواه می‌گیرد که در نسبتی که به زن خود داده است از راستگویان می‌باشد؛

۳. سپس شوهر به دنبال ادای چهار شهادت فوق، می‌گوید: «إِنَّ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ، نفرین خدا بر او باد اگر از دروغگویان باشد» و به جای کلمه «ه» پس از «علی»، ضمیر یاء متکلم [به معنای «من»] می‌گذارد؛

۴. سپس به دنبال فارغ شدن مرد از شهادت و نفرین، زن چهار بار خداوند را گواه می‌گیرد که شوهرش در نسبتی که به وی داده است از دروغگویان می‌باشد؛

۵. سپس زن می‌گوید: «خشم خداوند بر او باد اگر شوهرش از راستگویان باشد»؛

۶. باید شهادت درست به همان ترتیبی که گفته شد ادا گردد و چنانچه آنها را به عباراتی هم معنا تبدیل کند، صحیح نیست؛

۷. هنگام اجرای مراسم شهادت و نفرین، مرد باید بایستد، گرچه زن نشسته باشد، و زن نیز در نوبت خود باید چنین کند. در مقابل، گفته شده است که در طول اجرای مراسم، هر دو باید ایستاده باشند؛

۸. ابتدا باید مرد اقدام به لعان کند و اگر اول زن چنین کند، لعان صحیح نیست.

۹. مرد باید زن خود را به نحوی که باعث اشتباه یا شخص دیگری نشود مشخص نماید.

۱۰. اجرای مراسم لعان باید به طور کامل به زبان عربی و صحیح باشد، مگر این که این کار متعذر باشد که در این صورت، حاکم اگر زبان ایشان را نداند، نیاز به دو مترجم عادل

۱. ماده ۱۱۶۱ قانون مدنی: ... هرگاه شوهر صریحاً یا ضمناً اقرار به ابوت خود نموده باشد دعوی نفی ولد از او مسموع نخواهد بود.

دارد؛ در غیر این صورت، قاضی، خود عهده‌دار انجام آن می‌شود؛

۱۱. همانطور که گذشت، باید مرد، شهادت را بر نفرین مقدم بدارد و زن نیز ابتدا شهادت می‌دهد و سپس اعلام خشم خدا می‌نماید. همان‌طور که رعایت ترتیب مزبور لازم است، باید عبارات هر یک از زن و شوهر پی‌درپی باشد. بنابراین اگر در بیان اجزای این عبارات تأخیر افتد، به گونه‌ای که باعث جدایی آنها از هم شود و یا آن که در بین آنها سخن دیگری گفته شود، لعان باطل می‌گردد.

## احکام لعان

اگر تنها مرد لعان کند، حدّ قذف از او ساقط و بر زن حدّ زنا لازم می‌شود؛ زیرا لعان مرد مانند بینه حجیت دارد. حال اگر به دنبال لعان شوهر، زن اقرار به زنا کند، یا اقرار نکند، ولی از انجام لعان متقابل امتناع ورزد، باز هم حدّ زنا بر او ثابت می‌شود. اما اگر زن نیز اقدام به لعان نماید، حدّ زنا از او ساقط می‌گردد. بر لعان زن و شوهر احکام چهارگانه زیر مترتب است:

۱. سقوط حدّ قذف از شوهر و حدّ زنا از زن؛ ۲. از بین رفتن اماریت فراش؛ ۳. نفی شدن طفل از مرد، نه زن، به شرط آنکه لعان به منظور نفی فرزند باشد؛ ۴. حرمت ابدی میان زن و شوهر.

حال اگر شوهر در بین مراسم لعان، خود را تکذیب کند، حدّ قذف بر او لازم می‌شود و هیچ یک از احکام مذکور جاری نمی‌شود. اما اگر بعد از اجرای لعان خود و پیش از لعان زن، مبادرت به تکذیب خویش نماید، در این که آیا قذف بر او ثابت می‌گردد یا خیر، دو قول است که منشأ آنها از یک سو سقوط حدّ از شوهر به سبب لعان او است و اینکه پس از آن، قذف جدیدی از ناحیه وی صورت نپذیرفته است؛ بنابراین حدّ قذف بی‌مورد است؛ و از طرف دیگر، شوهر با انجام لعان، قذف گذشته را با لعان تأکید کرده است؛ زیرا قذف را تکرار نموده است و سقوط حدّ قذف از وی نیز تنها در فرض علم به راستگویی مرد و یا حصول اشتباه برای او به حسب واقع می‌باشد، در حالی که اعتراف او به دروغ بودن گفته‌اش این دو فرض را از بین می‌برد؛ بنابراین لعان وی در این حالت، قذف محض است؛ پس چگونه می‌تواند حدّ قذف را ساقط کند! هر دو قول فوق به استناد همان دو منشأ، در جایی که مرد پس از پایان لعان‌ها اقدام به تکذیب خود می‌کند نیز جاری است. در این میان، قول قوی‌تر در هر دو

مورد، ثبوت حدّ قذف بر شوهر است. البته اگر رجوع شوهر پس از پایان هر دو لعان باشد، باعث حلیت دوباره همسرش نمی‌شود. دلیل این حکم، روایت است<sup>۱</sup> و این که پس از انجام مراسم لعان، حکم به تحریم زن بر شوهر شرعاً ثابت شده است و اقرار مرد نمی‌تواند آن را از بین ببرد. همچنین پس از رجوع از لعان و به دلیلی که ذکر شد، مرد از فرزند مورد لعان ارث نمی‌برد، گرچه فرزند از او ارث می‌برد؛<sup>۲</sup> زیرا اعتراف او به کذب لعانش، اقراری علیه خودش مبنی بر ارث بردن طفل از او است و این ادعا که فرزند در فراش او متولد شده است، با انجام لعان و به حکم شرع منتفی است؛ از این رو تنها اقرار او علیه خودش ثابت می‌شود و ادعای او علیه دیگری مسموع نخواهد بود. همچنین آن طفل از خویشان پدر ارث نمی‌برد و آنها نیز از طفل ارث نمی‌برند؛ زیرا اثر اقرار، شامل غیر مقرر نمی‌شود. اما بنا بر قولی، اگر آن خویشان، نسب طفل را تأیید نمایند، طفل ارث می‌برد.

اگر زن پس از انجام لعان خود، مبادرت به تکذیب خویش نماید، مانند مورد قبل می‌باشد و قاعده فراش برقرار نمی‌شود و حرمت از میان نمی‌رود؛ ولی حدّ زنا را نمی‌خورد، مگر آنکه چهار بار اقرار نماید که در این صورت حدّ می‌خورد، گرچه مسئله اختلافی است.

اگر شوهر نسبت زنا با مرد معینی را به زن خود بدهد، دو حدّ بر شوهر ثابت می‌شود: یکی به دلیل قذف زن و دیگری به خاطر قذف آن مرد؛ زیرا با این کار دو نفر را قذف کرده است و با لعان، تنها می‌تواند حدّ قذف زن را ساقط نماید و حدّ قذف مرد به قوت خود باقی می‌ماند، مگر این که آن را با بینه ثابت کند که در این صورت هر دو حدّ ساقط می‌شوند.

اگر زن را قذف کند و زن پیش از لعان فوت نماید، لعان ساقط می‌شود؛ زیرا با مرگ زن، امکان انجام آن وجود ندارد و از زن ارث می‌برد؛ به این دلیل که زوجیت میان آنها از بین نرفته است، ولی ورثه زن می‌توانند اجرای حدّ قذف را بر او خواستار شوند و مرد هم می‌تواند برای اسقاط آن مبادرت به لعان کند؛ ولی با انجام لعان توسط شوهر بعد از مرگ زن، ارث منتفی نمی‌شود.

اگر شوهر، یکی از چهار شاهد بر زنا دادن زن باشد، قول درست‌تر این است که حدّ زنا بر

۱. تهذیب‌الأحكام، ج ۸، ص ۱۹۴، ح ۴۰

۲. ماده ۸۸۳ قانون مدنی: هرگاه پدر بعد از لعان رجوع کند پسر از او ارث می‌برد لیکن از ارحام پدر و همچنین پدر و ارحام پدری از پسر ارث نمی‌برند.

زن ثابت می‌شود؛ زیرا در صورتی که شرایط لازم در شهادت فراهم باشد، شهادت مرد علیه زن پذیرفته می‌شود؛ برخلاف موردی که شوهر، از پیش به زن نسبت زنا داده باشد، یا شرایط لازم دیگر در شهادت مختل شود، مثل این که سخن شهود در مقام شهادت با هم فرق داشته باشد، یا آن که شهادت را در مجالس مختلفی ادا کرده باشند که در این صورت حد زنا بر زن جاری نمی‌شود؛ زیرا تمام شرایط لازم برای ثبوت زنا فراهم نیست و مرد می‌تواند برای سقوط حد قذف از خود، اقدام به لعان کند؛ در غیر این صورت حد می‌خورد، چنان که سایر شهود نیز به دلیل تهمت زدن حد می‌خورند.